



تقریرات درس خارج فقہ

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۵۱ تا ۶۰

۱۴۰۰/۱۰/۱۲ - ۱۴۰۰/۰۹/۲۴

قم - مدرسہ ی فقہی امیر المؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه ۵۲

۱۴۰۰/۰۹/۳۰

جلسه ۵۱

۱۴۰۰/۰۹/۲۴

جلسه ۵۴

۱۴۰۰/۱۰/۰۴

جلسه ۵۳

۱۴۰۰/۱۰/۰۱

جلسه ۵۶

۱۴۰۰/۱۰/۰۶

جلسه ۵۵

۱۴۰۰/۱۰/۰۵

جلسه ۵۸

۱۴۰۰/۱۰/۰۸

جلسه ۵۷

۱۴۰۰/۱۰/۰۷

جلسه ۶۰

۱۴۰۰/۱۰/۱۲

جلسه ۵۹

۱۴۰۰/۱۰/۱۱

۱۴۰۰/۰۹/۲۴

جلسه پنجاه و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

**جلسه پنجاه و یکم: استدال به فقره «یحلل کلام و یحرم الکلام»
توسط محقق خویی (ره) طبق معانی اول و ثالث و خامس و بیان
اشکالات آن**

بررسی سندی و دلالتی روایت توسط محقق خویی (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات شیخ (ره) در ارتباط
با آن چهار معنای ثبوتی و نکاتی که جناب شیخ (ره)
اختیار کردند تمام شد حالا ببینیم دیگر از اعلام و بزرگان
در ارتباط با فرمایشات شیخ (ره) چه نکاتی و نسبت به
بحث چه نظری دارند.

یکی از بزرگانی که ما نظراتش را مبنا قرار می‌دهیم و در جمع‌بندی همیشه دخالت می‌دهیم فرمایشات محقق خوئی رضوان‌الله تعالی علیه است، محقق خوئی (ره) در فرمایشاتشان بعد از این که این بحث‌های ادله مربوط به ادله اصالة اللزوم را مطرح می‌کنند می‌رسند به اینجا که بحث فی قوله علیه‌السلام انما يحلل الكلام و يحرم الكلام.

ایشان اول شروع می‌کنند همان‌طور که جناب شیخ (ره) بیان کردند که در این قول معصوم علیه‌السلام انما يحلل الكلام و يحرم الكلام استدلال شده تارة بر اینکه عدم افادة المعاطاة اباحة التصرف اصلاً معاطات بیع فاسد است و حتی اباحه را هم نمی‌دهد، چرا؟ چون حلیت مال کلام است، در معاطات من اخذ و اعطاء دارم کلام ندارم لذا حلیت ندارم و آخری علی عدم افادتها اللزوم گاهی وقت‌ها هم استدلال می‌کنم با این کلام بر اینکه معاطات لزوم نمی‌آورد، خوب جمعاً بین آن ادله صحت معاطات اگر ما سیره داشتیم و دلیل شرعی اقامه کردیم بر صحت معاطات پس معاطات می‌تواند افاده کند بیع صحیح را، اما انما يحلل الكلام و يحرم الكلام یعنی معاطات بیع لازم نیست، لزوم ندارد، جمعاً بین و بین ما دل علی صحة مطلق البيع كما صنعه فی الرياض

که عرض کردم اینها دیگر عبارت‌های شیخ (ره) هم بود این نکته اول ایشان.

بعد آقای خوئی رضوان‌الله تعالی علیه سابقه روائی و رجالی‌اش را می‌گویند فنقول ورد هذه الفقرة فى رواية واحدة يحلل و يحرم در یک روایت است و هی روایت ابن نجیه علی ما فى الكافى او ابن الحجاج علی ما فى الوافى اینها را بحث کردیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم قال قلت لابی عبدالله علیه‌السلام همان روایت را بیان می‌کنند بعد ایشان نکته‌ای دارند سر نقل استادشان محقق اصفهانی (ره) در حاشیه مکاسب، ایشان می‌گویند و قد نقلها صاحب الوسائل ایضاً بهذا المتن صاحب وسائل هم با همین متن انما يحلل الكلام و يحرم الكلام اینجا هم عرض کردم قبلاً هم وعده داده بودیم می‌فرمایند و قد نقلها فما ذكره شيخنا المحقق اما شيخ محقق ما محقق اصفهانی رضوان‌الله تعالی علیه که فرموده من أنّ النسخة الموجودة عنده كانت هكذا انما يحلُّ الكلام، يُحلل را يحلّ نقل فرموده‌اند.

لذا آقای خوئی (ره) هم می‌فرمایند چون این جمله یک جا آمده و بالاخره هم با همین عبارت آن را نقل کرده‌اند انما يحلل الكلام و يحرم الكلام باید حمل کنیم این فرمایش استادمان محقق اصفهانی (ره) را بر اینکه

این نسخه‌ای که در دست ایشان بوده غلط بوده، پس
یحلل داریم نه يحل الكلام، بعد هم می‌فرمایند انما
يحرم الكلام، دیگر يحلل ندارد فقط فی ثلاثة روایات فی
باب المزارعة که ما تقریباً روایات باب مزارعه را هم
خواندیم آنها دیگر فقط يحرم دارد، ایشان هم ذکر
می‌کنند منها رواية ابي ربيع الشامي عن ابي عبد الله انه
سئل عن الرجل يزرع ارض رجل آخر فيشترط عليه ثلثاً
للبذر و ثلثاً للبقر که خواندیم روایت را، ایشان ذکر
می‌کنند کامل این روایت را هم ذکر می‌کنند فلذا تعبیر
می‌کنند و هي متعرضة للنهي عن النطق اعني تسمية
البقر و البذر که حالا بعد این ثمره دارد در فرمایش
ایشان.

ایشان می‌گویند اینجا دعوا سر نطق است که شما
نباید به این تنطق کنید بخلاف رواية السابقة بر خلاف
روایت ابن نجیه که آنجا بحث کردیم، در آن روایت
این طوری نبود، نتیجه می‌گیرند آقای خوئی رضوان الله
تعالی علیه می‌خواهند نتیجه بگیرند که روایات مزارعه
با روایات ابن نجیه یا ابن حجاج که آنجا بحثشان
صورت گرفت اینها دو جور روایت هستند ممکن است
که ما نتوانیم با یک مدل هر دو تا را حل کنیم.

لذا خلاصه روایت ابی ربیع شامی که دارد مسئله
مزارعه را مطرح می‌کند مردی می‌آید زمین مرد دیگری
را کشت می‌کند ثلثش را می‌برم برای بذر و ثلثش را
می‌برم برای بقر، دو سوم مال من و یک‌سوم هم مال
تو، امام علیه‌السلام به او می‌فرماید که خواندیم روایت
را عرض کردم که تو اسم بذر و بقر را نیاور، بگو دو سوم
مال من یک‌سوم مال خودت، اینجا دعوا سر این است
که تو چرا تسمیه به بذر و بقر می‌کنی، بر خلاف آن
روایت قبلی که این بحث مطرح نبود، روایت قبلی را
می‌شد حمل کرد بر توکیل در شراء، توکیل در شراء امکان
داشت به شرط اینکه این اربحک کذا و کذا در روایت
نمی‌آمد، اگر اربحک فی کذا و کذا نبود من می‌گفتم این
وکیل در شراء است، حملش می‌کردم بر اینکه این وکیل
است و یک جعاله‌ای اتفاق افتاده و این وکیل در خرید
است، رفته خرید کرده و لذا به‌خاطر اربحک کذا و کذا
مسئله وکالت مطرح نبود مسئله این بود که او رفته یک
معامله‌ای کرده می‌خواهد سودی ببرد.

عرض کردم حالا این ثمره دارد بعداً در بیان آقای
خوئی روان الله تعالی علیه لذا ایشان می‌خواهند همان
اولش بین روایت ابن نجیه و روایت ابن الحجاج با این
روایت ابی ربیع الشامی در باب مزارعه تفاوتی قائل

بشوند، این نکته مهم است چون بعداً در جمع‌بندی آقای خوئی (ره) می‌آید.

لذا ایشان می‌فرمایند در روایت ابن نجیه امام علیه السلام یک تفصیل می‌دهد که این إشترا لی اگر مقوله است و شرائی واقع نمی‌شود قبل از اینکه این دلال مالک این مال بشود شرائی اتفاق نیفتاده است، پس نتیجه می‌گیریم که بیع بعد از این است که او مالک شده اشکالی ندارد، اما اگر نه شرائی واقع شده قبل از اینکه دلال مالک بشود آن موقع این بیع ما لیس عنده است و باطل است، منظور این است که در آنجا مسئله وکالت مطرح نیست، آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه از این اربحک کذا و کذا خواسته نتیجه بگیرد که وکالت و جعاله‌ای در کار نیست، بر خلاف باب مزارع که او می‌رود کار خودش را انجام می‌هد، دعوا سر این نیست، دعوا سر نطق است، تنطق به تسمیه به بذر و بقر است .

این توضیح مقدماتی را ایشان می‌دهند که پس حواسمان باشد که يحلل الکلام و يحرم الکلام را در یک روایت داریم، روایت اول که روایت ابن نجیه یا ابن الحجاج، اما آن روایت يحرم الکلام را در سه روایت باب مزارعه داریم که بحث، بحث تنطق است، تنطق است

که حرمت می‌آورد تسمیه بذر و بقر است که حرم می‌آورد با این تفاوتی که بین این دو باب داریم.

استدال به فقره «یحلل کلام و یحرم الکلام»

استدلال طبق معنای اولی که شیخ (ره) فرمودند و بیان اشکالات آن

حالا ایشان می‌فرمایند که اگر کسی این مقدمات مسئله را خوب بداند و مسلط بشود، استدلال به فقره یحلل الکلام و یحرم الکلام یک راه بیشتر ندارد، همان‌طور که شیخ (ره) فرمود، بر اینکه احتمال معنای اول را اراده کنم از معنای اربعه شیخ (ره)، معنای اول این است که حرمت و حرمت متوقف بر تلفظ و تنطق است، اگر حرمت و حرمت متوقف بر کلام است و کلام هم یعنی تنطق و تلفظ آن موقع معاطات مشکل پیدا می‌کند همینی که جناب شیخ (ره) هم فرموده، اگر ثابت کردم محلل منحصراً فی اللفظ، محرم منحصراً فی اللفظ، بعد ایشان می‌فرمایند.

اما باید اعلام بکنیم که اختیار این معنا مشکل است، چرا مشکل است اولاً تخصیص اکثر مستهجن پیش می‌آورد که از زبان شیخ (ره) خواندیم، ایشان هم مفصل این را توضیح می‌دهند که در شریعت مقدسه نمی‌توانیم محلل‌ها و محرم‌ها را منحصر به لفظ کنیم

این ماء قبل از ملاقات با نجاسات حلال است و بعد از ملاقات شربش حرام است، حالا ملاقات می‌شود محرم، حالا ملاقات لفظ که نیست، اکل حلال است در لیالی شهر رمضان و حرام می‌شود به طلوع فجر، طلوع فجر که لفظ نیست.

ایشان می‌فرمایند نظایرش در فقه زیاد است، اگر کسی بگوید نه محلّ و محرم را در مطلق مسائل نمی‌خواهند بگویند، محلّ و محرم را در مال غیر می‌خواهند بگویند، مال غیر بر من حلال است وقتی لفظی در کار باشد، تصرف مال غیر بر من حرام است در آن وقتی که لفظی در کار نباشد، ایشان می‌گویند اینجا هم ما یقین داریم که می‌شود در مال غیر تصرف کرد با رضای او، ما با رضایت او در مالش تصرف می‌کنیم مشکلی هم نداریم، اگر خلاصه این‌طور شد که شما احراز کردید که این راضی است چون راضی است تصرف نیست یا اینکه نوشت من راضی هستم، نوشتن که لفظ نیست، تصرف هم می‌کنید در مالش، لذا نمی‌شود این‌طور گفت.

محقق خوئی رضوان الله تعالی علیه باز تنزل می‌کنند، اول بگوییم مطلق محلّیت، آمدیم پائین گفتیم حلّیت تصرف در مال غیر، حالا می‌آییم پائین‌تر بگوییم در عقود

و معاملات نه اینکه مثلاً فلانی مالش را به من اباحه می‌کند بدون اینکه معامله‌ای در کار باشد (که) با رضایت باطنی حل است، اما اگر آمدم و گفتم در عقود و معاملات خصوص عقود و معاملات محلّ لفظ است، ایشان می‌گویند باز قطعاً باطل است چون اینها قطعاً معاطات را مفید اباحه تصرف می‌دانند، اگر معاطات مفید اباحه تصرف بود یک، دو: مورد روایت با این مسئله سازگار نیست، چون من در مورد روایت مشکلم از کجا پیش آمده، مورد روایت فساد معامله از باب لفظ نیست، این نیست که چون اینجا لفظی به کار رفته یا به کار نرفته پس معامله فاسد است، نه مورد روایت بحث بیع ما لیس عنده است، چون وقتی مورد روایت بحث بیع ما لیس عنده است و ربطی به بودن نبود لفظ ندارد من چطوری می‌خواهم مسئله احتمال اول را منطبق کنم بر مورد روایت؟ ملاحظه می‌کنید که این تقریباً فرمایشات، فرمایشات جناب شیخ (ره) هم هست.

لذا فتحصل ایشان می‌فرمایند اَنَّهُ لَا يُمْكِنُ الْإِلْتِزَامُ بِهَذَا الْإِحْتِمَالِ بَوْجَهْ اِحْتِمَالِ اَوَّلِ رَاحِ نَدَارْدُ هَذَا مُضَافاً اِلَى اَنْ اِلْتِزَامُ بِهَذَا الْإِحْتِمَالِ مِنْ بَيْنِ الْمَحْتَمَلَاتِ بَلَا مُوَجِبُ خَوْبٍ حَالَا اِغْرَ خَوْدِ اَيْنِ اِحْتِمَالِ مُشْكَلِي نَدَاشْتِ مِنْ بَوْدَمِ وَ چهارتا احتمال خوب چرا اولی را انتخاب بکنم؟ در صورتی که می‌دانم اولی است که فقط برای

معاطات مشکل ایجاد می‌کند یا برای صحت معامله و به اصطلاح معاطات را می‌کند بیع فاسد یا اصلاً معاطات را می‌کند بیع غیر لازم، بنابراین ایشان نتیجه می‌گیرند که احتمال اول را می‌گذاریم کنار فلا بد من آن تفسرها بالمعنی الآخر ما مجبور هستیم که یک معنای دیگری پیدا کنیم، حالا إن وجدنا معنی جامعاً اگر توانستیم یک معنای جامعی بین اول و دوم درست کنیم یعنی آن سه تا روایت باب مزارعه را داریم، روایات بحث خودمان را هم داریم در بحث بیع ما لیس عنده، توانستیم یک معنای جامعی درست کنیم فیهما، اگر نتوانستیم یک معنای جامعی درست کنیم مجبور هستیم که متعدد معنایش کنیم به خاطر آن قرینه‌ای که ایشان آوردند.

استدال طبق معنای پنجمی که مرحوم آخوند فرمودند و بیان اشکالات آن

اینجا بعد شروع می‌کنند آن فرمایش صاحب کفایه (ره) را که ما به عنوان احتمال پنجم ذکر کردیم، ذکر می‌کنند، صاحب کفایه (ره) چه فرموده؟ ایشان می‌فرمایند صاحب کفایه (ره) گفته التزام، التزام معاملی را به آن می‌گوئیم کلام، دیگر با معنی کار می‌کنیم نه با لفظ که توضیح دادیم، آقای خوئی (ره) هم همان اشکال را دارند که صدق کلام بر التزام سخت است، شما دارید به یک صرف التزام معاملی می‌گوئید کلام، این مشکل

است، شما دارید اطلاق می‌کنید در واقع کلام را بر صرف الالتزام، این اطلاق، اطلاق مسامحه‌ای است عرف هم این مسامحه را متوجه می‌شود ما نمی‌توانیم تا وقتی راه دیگری وجود دارد برای تفسیر این روایت این عنوان کلام را بر صرف التزام منطبق کنیم که گفتیم آقای آخوند (ره) دارند صاحب جواهر (ره) دارند محقق نائینی (ره) هم دارند، این هم احتمال مرحوم آخوند هم رد(شد).

استدلال طبق معنای سومی که شیخ (ره) فرمودند و بیان اشکالات آن

اما احتمال ثالثی که شیخ (ره) بیان کردند که دیدید شیخ (ره) بیان کرد احتمال ثالث را و احتمال ثالث را شیخ (ره) از باب وجود و عدم، آقای خوئی (ره) همان اشکال عدم را ذکر می‌کنند اما احتمال الثالث فی کلام الشیخ اعنی ارادة الکلام الواحد فی الفقرتين شیخ (ره) می‌گویند ثالث این بود که من یک مطلبی را لفظاً و معنی داشته باشم بگویم وجودش محلّل است و عدمش محرم است یا بالعکس، انشاء بیع وجودش محرم است عدمش محلّل است، ایشان می‌فرمایند این هم نمی‌شود حرف شیخ (ره) هم ناجور است اعنی ارادة الکلام الواحد فی الفقرتين و کون این کلام محلاً بوجود و محرماً بعدمه یا بالعکس و هو الذی قربّه الشیخ قدس سره شیخ (ره) این را تقویت کرده و اختاره

الکاشانی محدث کاشانی (ره) هم در وافی این را اختیار کرده.

ایشان می‌فرمایند که واقع مطلب این است که الفاظ فانی در معانی وجودیه هستند دون العدم فمعنی البیع وجد البیع لا عدم البیع فاستعمال الکلام و ارادة عدمه غریب ایشان می‌فرمایند این هم امکان ندارد.

بررسی رد احتمال ثالث توسط محقق خویی (ره)

حالا احتمال رابع می‌ماند بعد خودشان می‌خواهند ثانی را اختیار کنند عرض کردم من یک مقداری امروز و جلسه قبل حالم مناسب نبوده و می‌خواستم درس تعطیل نشود ولی همین‌جا یادآوری کنم، احتمال ثالث یک راه‌حل دیگری هم داشت که نشود وجود و عدم، بلکه بشود زمان و محل که به عدم برنگردد که دیگر این اشکال که آقایان می‌خواهند بگویند که شما چطوری به عدم کلام می‌گویید کلام؟ تو داری می‌گوئی عدم انشاء بیع محلّ است، خوب دیگر به آن نمی‌گویند کلام، کلام لفظی است که فانی در معنایش باشد، این اشکالی است که خیلی‌ها به آن تصویر شیخ (ره) داشتند که محقق خوئی (ره) هم این را فرموده اما خواستند با همین یک احتمال احتمال ثالث را رد کنند، در صورتی‌که

احتمال ثالث دو راه حل داشت تا حالا ان شاء الله ادامه
بحث را خدمت سروران عزیز پیگیری خواهیم کرد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰/۹/۳۰

جلسه پنجاه و دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و دوم: ادامه بررسی احتمالات چهارگانه شیخ (ره)
توسط محقق خویی (ره)**

مرور مباحث گذشته

بحث در ارتباط با فرمایشات محقق خوئی (ره) در
تنقیح بود که محقق خوئی (ره) احتمالات چهارگانه شیخ
(ره) را داشتند بررسی می‌کردند، احتمال اول بحث شد
که ایشان هم همان بیانات شیخ (ره) را بیان کرد تکرار
نکنیم بعد وارد آن روایات شدند و می‌خواهند نشان
بدهند که احتمال اول را کنار بگذاریم که آن می‌تواند
دلیل باشد بر بطلان معاطات یا عدم لزوم معاطات با

توضیحاتی که داده شد، در آن مجموعه روایات ما سه احتمال باقی می‌ماند که بین سه احتمال محقق خوئی (ره) می‌خواهند احتمال ثانی در کلام شیخ (ره) را ترجیح بدهند.

داشتند احتمال ثالث را رد می‌کردند که عرض کردم چون در بیان شیخ (ره) احتمال ثالث این‌طور بیان شد که یک مطلبی وجوداً و عدماً این‌طوری، وجوداً محلّل باشد عدماً محرّم یا بالعکس، محقق خوئی (ره) هم این را رد کردند گفتند این احتمال که شیخ (ره) اختیار کرده و محدث کاشانی (ره) هم در وافی اختیار کرده این بعید است غایت بُعد دارد چرا؟ به‌خاطر اینکه الفاظ را باید مرآت و فانی در معانی وجودی بدانیم و نمی‌توانیم بگوییم الفاظ، فانی در معانی عدمی هستند نمی‌شود برای الفاظ، حیث معنی عدمی ببینیم.

و به عبارت دیگر که دقیق‌تر به نظرمان آمد: صدق کلام بر عدم یعنی بگوییم یک چیزی عدمش را کلام می‌گویند بعد بگوییم *يُحَرَّمُ الْكَلَامُ* یا *يُحَلَّلُ الْكَلَامُ*، صدق کلام بر عدم یک مقداری سخت است، اگر خواستیم کلام را تطبیق بدهیم آن موقع این را بر معنای وجودی باید تطبیق بدهیم.

طرح اشکال مقرر محقق خویی (ره) و جواب از آن

تعبیر آقای خوئی (ره) در متن تنقیح به این راحتی نیست، لذا در حاشیه تنقیح، مقرر ایشان هم اشکال کرده که آقای خوئی (ره) فرمودند ما کلام را باید فانی در معنای وجودی بدانیم تعبیر آقای خوئی (ره) این است که لأن الالفاظ اذا اطلقت تكون فانیات فی الوجود الواقعی دون العدم فمعنی البیع وجود البیع لا عدم البیع فاستعمال الکلام و اراده عدم الکلام غریب اگر صدر عبارت ایشان مبنا قرار بگیرد، بلکه یک کسی می‌تواند مثل مقرر ایشان اشکال بگیرد که ینتقض ذلک بلفظ العدم بالاخره لفظ عدم، فانی در چیست؟ لفظ عدم فانی در معنای خودش هست معنای خودش هم واقعاً عدم است لذا نمی‌شود گفت هر کلامی فانی در معنای وجودی است این یک‌طور اشکال کردن است.

یک‌طور دیگر می‌شود این اشکال را گفت که داریم می‌گوییم یک صیغه‌ای است عدمش محلل است بعد من به عدمش می‌گوییم کلام صدق کلمه کلام بر عدم صیغه این محل اشکال است. چون اگر من بگوییم به عدم صیغه إفعال، نمی‌شود کلام بگوییم دیگر این را نمی‌شود نقض کرد به عنوان عدم که عدم خودش در معنای خودش به کاررفته، بلکه عدم در معنای خودش به کار می‌رود اما کلام در آنجا تطبیق نمی‌کند، الان دارم

می‌گوییم محلّل الکلام و یحرّم الکلام بعد باید بیایم بگوییم که نمی‌شود به عدم ذکر این صیغه، کلام بگوییم که برای آن محلّیت یا محرّمیت قائل بشوم، به وجود صیغه می‌توانم کلام بگوییم لفظی است و معنایی، به نظر می‌رسد منظور محقق خوئی همین است لذا صدق کلام بر عدم اکراه بیع الان محل بحث است، نمی‌شود این را نقض کرد به آنچه که محشّی ایشان نقض کرده.

جواب از اشکال محقق خویی (ره)

علی‌ای حال با این توضیحاتی که دادیم ما این اشکال آقای خوئی (ره) را برمی‌گردانیم به همان بیانی که عرض کردند مشهور تقریباً به شیخ (ره) ایراد گرفتند، منتهی نکته‌ای که ما آنجا گفتیم این است که احتمال سوّم دوراه حل دارد یکی این است که من بگوییم یک چیزی وجودش محلّل است عدمش محرّم یا بالعکس، می‌توانم بگوییم نه یک چیزی دارم اگر این قبل از این باشد محلّل است بعد از این باشد محرّم است یا بالعکس مثلاً. نه روی وجود و عدمش، روی محلش و روی جایش آنجا توضیح دادیم اگر احتمال سوّم را این گرفتیم اینجا دیگر به شیخ (ره) نمی‌شود اشکال گرفت. حالا ببینیم محقق خوئی (ره) را ادامه بدهیم یک مقدار تکلیف این مطلب هم روشن می‌شود.

جناب آقای خوئی (ره) می‌خواهند بفرمایند اما احتمال چهارم که جناب شیخ (ره) احتمال داده و هو اراده مقاوله و مجرد المواعده من الکلام المحلل و اراده انشاء البیع من الکلام المحرم آقای خوئی (ره) می‌فرماید این هم بعید است فهو ایضاً این بعید است به‌خاطر اینکه اگر ما گفتیم این عبارت باید هم در مزارعه درست در بیاید هم در بیع درست دربیاید، در مزارعه دیگر مقاوله مطرح نیست، در مزارعه احتمال دوم مطرح هست همان‌طور که در روایات خواندیم شیخ (ره) هم ارائه کرد یعنی یک مطلبی است شما می‌خواهی دو سوم برداری یک‌سوم به صاحب زمین بدهی، این دو سوم را اگر صریحاً بگوییم دو سوم مال من یک‌سوم مال شما اشکال ندارد.

اگر دو سوم را این‌طوری برداری که بگویی یک‌سومش مال بقر است یک‌سومش مال بذر است این محرّم است، در مزارعه فقط این احتمال مطرح هست مقاوله و مواعده ای مطرح نیست، محقق خوئی (ره) هم می‌خواهد بفرماید که ما چون باید این محلّیت و محرّمیت را در این روایات یک‌طور معنا کنیم با احتمال چهارم نمی‌شود کارکرد و لذا قبلاً هم عرض کردم بعضی از محشّین دیگر هم گفتند: احتمال چهارم به‌خصوص مورد بیع، قابل تطبیق است نه در بقیه جاها

کأنّ با قطع نظر از خصوص مورد شیخ (ره) می‌خواست
چهار احتمال بگوید.

آن طوری که ما اشکال را بیان کردیم که آن باز روان‌تر
است یعنی به شیخ (ره) گفتند: اگر می‌خواهی برای
خصوص مورد این را بگویی حرفی نداریم اما با قطع
نظر از خصوص مورد اگر بخواهی بگویی، ممکن است
در بقیه موارد دیگر نتوانیم از مقاوله و مواعده استفاده
کنیم که این هم اشکال واردی است، این کلماتی است
که عرض کردم مشهور و محقق خوئی (ره) هم دارد
استفاده می‌کند، محقق خوئی (ره) احتمال چهارم هم
که رد می‌کرد اذا المتعین لذا می‌فرماید که یندفع فی
ظهور الکلام فی وحده المراد منه فی بابی البیع و
المزارعة که توضیح دادم و التفکیک بینهما خلاف ظاهر
الروایة کما هو ظاهر از نظر آقای خوئی (ره) چهارم که
رفت.

بررسی معنای دوم توسط محقق خویی (ره) و بیان اشکال ایشان

سوم هم صدق کلام بر عدم محل اشکال قرار گرفت.
باقی می‌ماند احتمال دوم احتمال اول هم که اصلاً باطل
بود احتمال اول به درد آقایان می‌خورد اما آن اشکالات
را داشت که گفته شد اذا المتعین بین احتمالات
الحديث هو احتمال الثانی فی کلام الشیخ احتمال ثانی

چیست؟ همین که الان در مزارعه گفتم این است که و
 أن المعنى الواحد اذا القى لفظ يكون محلا كما اذا القى
 بلفظ آخر يكون محرما آقاي خوئی (ره) آن احتمال دوم
 معنای ثالث را در احتمال ثانی می‌گذارد. ایشان ثانی را
 اختیار می‌کند اما در واقع ثالث شیخ (ره) را اختیار کرده
 او اذا صدر فی مورد يكون محلا و اذا صدر فی مورد
 آخر يكون محرما و هذا كالزوجة الانقطاعية فانها اذا
 ادى بصيغته متعتك نفسى فى المدة المعلومه بالمبلغ
 المعلوم تكون محله و اذا ادى بلفظ آجرتك نفسى
 تكون محرما یک معناست با دو لفظ بیان می‌شود که
 توضیحاتش را دادیم و کصیغه البیع فی القمام فانها اذا
 وقعت قبل اشتراء.

این قبل و بعد را ما در سوّم گفتیم، مشهور می‌گویند
 این در سوّم است این فرق دارد با دوّمی. دوّمی یک
 معنا با دو لفظ بود، سوّمی نه یک لفظ با یک معناست
 محلّش آن را محلّل و محرّم می‌کند. این را در سومی
 می‌آوردند آقاي خوئی (ره) در دومی آورده که حالا بعد
 عرض می‌کنم اگر این‌طور شود به آقاي خوئی (ره) هم
 اشکال وارد می‌آید که آن موقع دومی و سومی جامع
 ندارند چون دومی این بود که یک معنا با دو لفظ،
 سومی این است که یک لفظ و یک معناست در محلّش.

کصیغه البیع فی المقام فانها اذا وقعت قبل الاشتراء الدلال له من مالکه تكون محرما که قبلا گفتیم این بیع با صیغه هست اگر قبل از اشتراء دلال انجام شود می‌شود بیع ما لیس عنده، باطل است و اگر بعد از اشتراء انجام شود چرا، تكون لانه من قبیل بیع ما لایملک و اذا وقعت بعد شرائه تكون محلا فالاختلاف تارة آقای خوئی (ره) خواسته آن را این‌طوری کند بگوید: احتمال دوم را ما این‌طوری معنا می‌کنیم می‌گوییم اختلاف تارة به حسب الفاظ است و تارة به حسب موارد است اینها در این گیر دارند.

بحسب الالفاظ یعنی یک معنا با دو لفظ بحسب الموارد یعنی یک لفظ و یک معنا، محلش، اینها آمدند بگویند نه آقای خوئی (ره) یک لفظ و یک معنا را ببر در معنای سوم بگو یک لفظ و یک معنا یا وجود و عدمش که آن اشکال را دارد که به عدم، کلام نمی‌گویند یا بگو یک لفظ و یک معنا به حسب محلش ولی در سوم ببر، آن موقع اگر در سوم ببری احتمال سوم قوی‌تر می‌شود در مانحن‌فیه، در مزارعه احتمال دوم مطرح می‌شود.

در مانحن‌فیه از احتمال دوم هم می‌شود دفاع کرد قبلاً توضیح دادم با یک استبعادی که حالا بعداً دوباره عرض می‌کنم ولی آقای خوئی (ره) این‌طور انجام داده

اگر آن دقت را در سومی می‌کرد سوم را در نمی‌کرد ولی آقای خوئی (ره) حق دارد چون جناب شیخ (ره) سوم را فقط سر عدم پیاده کرد این یکی را آقای خوئی (ره) خواسته بگوید در دومی می‌افتد، شیخ (ره) دومی را فقط سر آن یک معنا. یا به شیخ (ره) آن اشکال را بگیریم که این سومی دوراه دارد شما چرا یک راهش را گفتی و دومی هم که در مزارعه جاری است حالا جریان دومی در بحث خودمان یک توضیحاتی داشته که حالا دوباره عرض می‌کنم با یک گیری.

و هذا المعنى ينطبق على مورد روایتی البیع و المزارعة هذا المعنایی که اعمش کرد اما انطباقه علی مورد روایة البیع فیلحاظ اختلاف الموارد و أنّ بیع اذا أنشأ قبل اشتراء الدّلال یکون محرّما و إذا أنشأ بعد یکون محلّلا و اما انطباقه علی مورد روایة المزارعة فیلحاظ اختلاف اللفظ نه اختلاف محل و ان مقصود الروایة هو جعل الثلث لمالک الارض و ثلثین للزارع اذا أنشأ مع التسمی یکون حراما و بدونه یکون حلّالا آقای خوئی (ره) این را هم تبیین می‌کند.

اشکال محقق خویی (ره) به جواب از احتمال حصر در معنای اول

بعد وارد یک درگیری دیگر با شیخ (ره) می‌شود، یک نکته خاصّی هم خودشان دارند که حالا آن را بعد

می‌گوییم حالا فرمایشاتشان را نسبت به شیخ (ره) بگوییم.

ایشان یک درگیری دوباره با شیخ (ره) دارد که شیخ (ره) آمدند گفتند که اولی به درد آقایان می‌خورد که اشکال تخصیص اکثر دارد و آن نکاتی که شیخ (ره) گفتند، بعد گفتند مگر آنکه ما بگوییم اولی در خصوص بیع، لفظ را معتبر دانسته که معاطات را خراب کند، آقای خوئی (ره) این را هم نقل می‌کند ثم ان شیخ بعد ما منع ظهور الفقرة المذكورة فی حصر المحلل و المحرم فی اللفظ شیخ (ره) وقتی که منع کرد که آن یحلل الکلام و یحرّم الکلام نمی‌تواند حصر بیاورد و اسقطها عن الدلالة علی اعتبار اللفظ رد کرد گفت این به درد مدّعا نمی‌خورد به درد آقایان نمی‌خورد با همان اشکالات ذکر شیخ (ره) أنه یمكن استصحار اعتباره می‌شود محلّیت و محرمیت را بالکلام در باب بیع داد فی ایجاب البیع بوجه آخر و هم أن المراد بالکلام ایجاب البیع و إنشائه فحصر المحلل و المحرم فی الکلام المراد به ایجاب البیع در خصوص بیع می‌خواهد محلل را کلام قرار بدهد آن موقع معاطات خراب می‌شود یقتضی عدم تحقق البیع الا باللفظ اذ لو وقع بغير لفظ همان عبارات شیخ (ره) یعنی اگر معاطات درست می‌بود لم یصح الحصر حصر تحقق بیع به لفظ از بین می‌رفت.

بعد آقای خوئی (ره) می‌خواهند این را اشکال کنند و فيه مضافاً اولاً اگر این‌طور باشد آن موقع معاطات باید بیع فاسد شود و این خلاف اجماع است یعنی محللیت معاطات از بین برود اجماع می‌گوید معاطات قطعاً محلل است ما جواز تصرف داریم بیع فاسد نیست این اولاً.

ثانیاً: این وجه ناتمام است اما نه ناتمام است به‌خاطر آن چیزی که شیخ (ره) گفت: که یک کسی ممکن است بگوید این وجه به درد نمی‌خورد چون در مورد بحث، امکان معاطات وجود ندارد آن چیزی که بیع ما لیس عنده دیگر ما لیس عنده هست امکان معاطات در آن نیست، شیخ (ره) این‌طوری رد کرد، آقای خوئی (ره) می‌فرماید نه این ردّ خوبی نیست چون مورد روایت ظاهرش در این اشتر لی هذا الثوب این است که آن موجود است که عرض کردم همین نکته را آقایان آن را فتأمل شیخ (ره) بیان می‌کنند که کأنّ خود شیخ (ره) التفات داشته به اینکه این بیان، بیان خوبی نیست.

آقای خوئی (ره) این را به‌عنوان ردّ احتمال شیخ (ره) می‌گوید، می‌گوید پس این احتمال خراب است که شیخ (ره) خواسته این‌طوری مورد را رد کند بگوید نه چون در مورد روایت مبیعی در کار نیست امکان معاطات وجود

ندارد، نمی‌شود حصر را دلیل بطلان معاطات قرارداد آقای خوئی (ره) می‌گوید نه ظاهرش این است که اشتر لی هذا الثوب این است که ثوب موجود است. پس این ردّ شیخ (ره) به درد نمی‌خورد آن اجماع را هم می‌شد حل کرد که ما گفتیم آقایان به‌خاطر اینکه اجماع بر صحت معاطات هست خواستند بگویند لزوم معاطات به هم می‌خورد.

رد کردن حصر حقیقی با اثبات حصر اضافی

آقای خوئی (ره) می‌گوید نه من یک راه دیگری برای ردّ این حرف دارم راه دیگر این است که بگویم در مفروض سؤال این است که ایجاب و قبول، تحقق پیدا کرده، یعنی راوی دارد موردی را بحث می‌کند که ایجاب و قبول یا مقاوله با لفظ محقق شده، اصلاً فرض بحث برای جایی است که ما ایجاب و قبول لفظی داریم یا مقاوله‌ای با لفظ واقع شده، بعد یحلل الکلام و یحرم الکلام در ظرف تحقق مقاوله یا ایجاب و قبول دارد انجام می‌شود چون در ظرف تحقق مقاوله یا ایجاب و قبول است، حصر اصلاً حصر حقیقی نیست، حصر، ناظر به الفاظی است که آمده یعنی امام علیه‌السلام دارد می‌گوید کدام یک از این دو الفاظ محلل هستند کدام محرمند نه اینکه فقط لفظ محلل است.

تعبیر قشنگ آقای خوئی (ره) این است که ما ردّی که می‌خواهیم بکنیم این است که فرض بحث سائل این است که یک ایجاب و قبول لفظی محقق شده یا مقاوله‌ای محقق شده، امام علیه‌السلام هم خواسته بفرماید اگر مقاوله بوده اشکال ندارد اگر فلان بوده اشکال دارد، فرضش این است، لذا جناب آقای خوئی (ره) می‌گوید ما می‌خواهیم بگوییم استدلال رد هست چون حصر حقیقی وجود ندارد که حصر بر لفظ کند خواسته بین دو لفظ، تکلیف حلال و حرام را محلل و محرم را معین کند نه بین لفظ و فعل.

با توضیحی که آقای خوئی (ره) هم می‌دهند که توضیح خیلی خوبی هم اینجا هست آن موقع کسی نباید اشکال کند که شما که مقاوله را قبول نکردید، ایشان می‌گوید اشکال ندارد من که گفتم مقاوله را کنار می‌گذارم که بتوانم آن را هم در مزارعه به کار ببرم، هم در بیع به کار ببرم. من ایجاب و قبول را دارم لذا من احتمال چهارم را کنار گذاشتم ولی کأنّ امام علیه‌السلام دارد می‌گوید این ایجاب و قبول اگر قبل شراء باشد محرّم است بعد از شراء باشد محلّل است. این لفظ کجا محلل است کجا محرم است یا کدام لفظ محلل است کدام لفظ محرم است بنا بر احتمال چهارم هرکس قبولش کند، پس حصر اضافی‌ای وجود دارد من حصر

حقیقی ای ندارم که بخواهم با حصر حقیقی کار کنم و با حصر حقیقی بخواهم انکار معاطات کنم.

لذا محقق خوئی (ره) می‌خواهد بفرماید که بنابراین من این احتمال شیخ را که خود شیخ (ره) یک‌طور رد کرد من ردش را نمی‌پسندم چون معتقدم مبیع موجود بوده امکان معاطات وجود داشته و لذا اگر حصر بین اللفظ و الفعل باشد این انکار فعل می‌کند و معاطات خراب می‌شود. ولی من معتقدم اصلاً حصر اضافی است از این باب لذا تعبیر قشنگی دارند که اصلاً مورد روایت طوری است که ایجاب و قبول یا مقاوله تحقق پیدا کرده و فی هذا الفرض قال علیه السلام انما يحلل الكلام و يحرم الكلام فالحصر اضافی لا حقیقی حصر اضافی است یعنی نسبت به این لفظ نه آن لفظ یا نسبت به اینجا نه آنجا، اینجا یعنی قبلِ شراء، بعد شراء و المعنى أن المحلل هو المقاوله لا إنشاء البيع و المحرم هو إنشاء البيع لا المقاوله أو أن المحلل هو إنشاء البيع بعد ملك البائع لا قبله و المحرم هو إنشائه قبل لا بعده.

لذا جناب آقای خوئی (ره) می‌خواهد بگوید آن احتمالی هم که شیخ (ره) داد که می‌خواهد با آن معاطات را خراب کند آن هم باطل است.

آخرین درگیری که ایشان با جناب شیخ (ره) دارند آن اشعاری بود که شیخ (ره) قائل شد که عرض کردم در مورد اشعار که آیا این روایات اشعار به دخالت لفظ دارند؟ آقای خوئی (ره) می‌گوید نه اشعاری هم در کار نیست، اشعار را هم ایشان منکرند بعد هم یک جمله‌ای خاص خودشان هست که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** با بحث انکار اشعار جلسه آتی این را بررسی خواهیم کرد.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰/۱۰/۰۱

جلسه پنجاه و سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و سوم: بیان اشکالات محقق خویی رحمه الله به شیخ
رحمه الله در معنای اول و بیان اشکال محقق خویی رحمه الله.**

مرور مباحث گذشته

فرمایشات محقق خوئی رحمه الله را در ارتباط با
کلمات شیخ رحمه الله رسیدگی می کردیم محقق خوئی
رحمه الله نشان دادند که فرمایشات شیخ رحمه الله
نمی تواند مسئله را حل کند و نشان دادند در عین حالی
که آن حرف اول شیخ رحمه الله درست است و ما برای
ازکارانداختن معاطات، صحت معاطات را یا لزوم
معاطات را از بین ببریم باید احتمال او را در روایات «انما

یحلل الکلام و یحرم الکلام» قائل شویم که نمی‌توانیم قائل شویم، اما این جمع‌بندی که شیخ رحمه‌الله نسبت به سه احتمال بقیه کردند خلاصه محقق خوئی رحمه‌الله اشکالاتی داشتند، به احتمال سوم اشکال داشتند که چطور شیخ رحمه‌الله می‌خواهد با عدم کار کند؟ به چهارم اشکال داشتند که ما سیاق واحد داریم در یحلل الکلام و یحرم الکلام نمی‌توانیم سیاق را در باب مزارعه یک‌طور معنا کنیم در باب بیع ما لیس عنده یک‌طور معنا کنیم و لذا مقاوله را یکجا درگیر کنیم یکجا درگیر نکنیم لذا چهارمی را اشکال کردند.

بعد گفتند که احتمال دوم متعین است منتها توضیح دادیم که این احتمال دوم را آقای خوئی رحمه‌الله طوری معنا می‌کند که یکی از وجوه احتمال سوم شیخ رحمه‌الله اینجا هست، توضیحاتی خدمت شما داده شد که تکرار نمی‌کنیم و خواستند با ازکارانداختن احتمال اول و احتمال چهارم و احتمال سومی که شیخ رحمه‌الله بیان کرده درباره وجود و عدم با احتمال دوم کار کنند بعد احتمال دوم را توسعه دادند گفتند یک معنایش در روایات مزارعه هست، یک معنایش در بیع ما لیس عنده، آن که در روایات مزارعه هست این است که یک معنا را می‌توانم با یک لفظ

بگویم که محلّ است همان معنا را اگر با یک لفظ دیگر بگویم محلّ نیست محرّم است این را در مزارعه کارکرد.

و در بیع ما لیس عنده هم همین طور در بحث ما لیس عنده یک صیغه ایجاب البیعی دارم که اگر قبل شراء واقع شود محرّم است اگر بعد شراء واقع شود محلّ است همان احتمال دیگری بود که در احتمال سوم شیخ رحمه الله می شد این را آورد.

علی ای حال آقای خوئی رحمه الله این را جمع بندی کردند بعد از این جمع بندی به این جمله پرداختند که شیخ رحمه الله در ذیل احتمال اول که می خواست معاطات را خراب کند و شیخ رحمه الله به آن اشکال گرفت یک احتمال دیگر دادند که نیایم آن را حصر محلّ کنم در لفظ، همه جا تخصیص اکثر و اشکالات دیگر در آن پیش می آید بلکه بیایم بگویم این در خصوص بیع می خواهد بگوید لفظ، محلّ است و لفظ، محرّم است.

اگر در خصوص بیع باشد دیگر آن اشکالات ممکن است وارد نیاید فقط اشکالی که شیخ رحمه الله گرفته اینکه اگر ما بخواهیم با خصوص بیع، لفظ را درگیر کنیم و معاطات را منکر شویم باید معاطات در آنجا ممکن باشد حال آنکه در مورد روایت معاطات ممکن نیست

آقای خوئی رحمه الله هم اشکال کردند که نه، اتفاقاً در خصوص روایت درست است بیع ما لیس عنده هست ولی آنجا اتفاقاً در مورد روایت این ثوب بوده که اشاره کردیم اشتر لی هذا الثوب لذا نمی‌توانید بگویید آنجا معاطات امکان ندارد.

بعد خود محقق خوئی رحمه الله تصمیم گرفتند که اینجا ما باید با حصر اضافی کارکنیم و برای اینکه مشکل را حل کنیم بگوییم که اصلاً اینجا حصر اضافی است حصر اضافی است یعنی بحث سر این است که گفته در اینجا این لفظ محلّل است این لفظ محرم است حصر اضافی است نمی‌خواهد مسئله معاطات را کنار بگذارد می‌خواهد بین این دو لفظ حالا مقاوله و ایجاب بیع یا ایجاب بیع در اینجا و ایجاب بیع در آنجا یکی را انتخاب کند لذا مفروض سؤال این است که ایجاب و قبول مثلاً مطرح هست یا مقاوله به لفظ مطرح هست یعنی مورد سؤال وقتی این است لفظ درگیر است اما از باب حصر اضافی، محقق خوئی رحمه الله می‌خواهد بگوید اگر حصر اضافی باشد دیگر حصر حقیقی در کار نیست که شما بخواهید انکار معاطات کنید حصر باید حصر اضافی باشد.

بعد هم محقق خوئی رحمه الله می خواهند یک نکته پایانی به شیخ رحمه الله بگویند که حالا من این مطلب آقای خوئی را یادآوری کردم به خاطر اینکه این نکته آقای خوئی رحمه الله ممکن است یکسری نکات دیگری را که بعضی محشّین گفتند را جابه جا کند حالا عرض می کنم این نکته پایانی شیخ رحمه الله را بگویم بعد برگردم از این فرمایش آقای خوئی رحمه الله این استفاده را بکنم این مسئله را صاحب هده الطالب مرحوم آقای مروّج اینجا نکاتی دارند آنها را می شود با فرمایش آقای خوئی رحمه الله جمع و جور کرد که دیگر آماده شویم بعد وارد فرمایشات امام رحمه الله در جلسه درسی بعد بشویم.

اشکال محقق خویی رحمه الله به ادعای اشعار لفظ از کلمه لاتواجبها

جناب آقای خوئی رحمه الله آخرین مطلبی که می خواهند به شیخ رحمه الله اشکال بگیرد این است که شیخ رحمه الله روایاتی را ذکر کرده که در این روایات ادعای اشعار کرده به ضرورت لفظ.

آقای خوئی رحمه الله می گوید انصاف مطلب این است که همان طور که محشّین مثل مرحوم ایروانی و خیلی ها در حاشیه مکاسب گفتند اینها اشعاری به لفظ

ندارند خواندیم روایاتی را که شیخ رحمه الله بیان کرد که شیخ رحمه الله ادعا کرد این عبارت لاتواجبه البیع قبل ان تستوجبها این لاتواجبها ظهور در لفظ دارد قبل استیجاب چرا ایجاب می‌کنی؟ آقای خوئی رحمه الله می‌گوید انصاف مطلب این است که لاتواجب یعنی لاتعامل معامله نکن این ظهور در لفظ ندارد چطور شیخ آنجا در متن مکاسب اصرار داشت که روایاتی داریم که اینها اشعار به دخالت لفظ دارند؟ حرف شیخ رحمه الله این بود خواندیم «کیف کان فلاتحلل روایه عن اشعار او ظهور کما یشعر به قوله فی روایه اخرى وارده فی هذا الحکم لاتواجبه البیع قبل ان تستوجبها او تشتريها» که این لاتواجبه را می‌خواستند بگویند این ظاهر در لفظ است یا ظهور یا اشعار گفتند این کجایش ظهور دارد؟ ایشان می‌گویند نه ظهوری در کار نیست که این روایت را خواندیم شیخ رحمه الله هم همین را می‌خواست استفاده کند.

می‌خواهند بگویند که از اینها اشعار بر نمی‌آید لذا آقای خوئی رحمه الله هم شاهد می‌آورد می‌گوید که لذا بعضی از محشّین مثل محقق ایروانی رحمه الله اشکال دارند که اگر شیخ رحمه الله می‌خواهد با این لاتواجب استدلال بکند بر ضرورت لفظ، پس خوب است که هر جا گفته بیع، ما هم بگوییم بیع ظهور در لفظ دارد اگر

لاتوابع بخواهد دلیل بر اعتبار لفظ باشد که لاتوابع یعنی لاتعامل این که از آن لفظ در نمی‌آید و لذا اگر بخواهد با این کار کند باید جایی که کلمه بیع به کار می‌رود ما هم بگوییم بیع هم ظهور در لفظ دارد و ظاهر در بیع لفظی است.

نه انصاف مسئله این است که نه معامله ظهور در لفظ دارد، نه بیع ظهور در لفظ دارد بلکه سیره عقلائی این‌طور بوده که اکثر این معاملات و بیوع با معاطات با اخذ و اعطا انجام می‌شده. لاتوابع این لاتعامل لاتشتی لاتبع اینها همه با فعل سازگارند با لفظ هم سازگارند اگر نگوییم ابتدایشان و کثرتشان در فعل است نه در لفظ، اینها هیچ اشعاری به بحث لفظ ندارند.

جمع‌بندی بیان محقق خویی رحمه‌الله در مورد معنای اول

این پایان فرمایش آقای خوئی رحمه‌الله است که می‌خواهند این‌طوری بگویند که نه اشعاری داریم نه ظهوری داریم نه دخالت لفظی داریم، نه معنای اولی را می‌شود به شکل عام از آن استفاده کرد که تخصیص اکثر و مسائل و اشکالات را پیش می‌آورد نه می‌شود معنای اول را ناظر به خصوص بیع دانست چون در خصوص بیع هم اگر بخواهید با آن کار کنید باز در

خصوص بیع، حصر، حصر اضافی است نه حصر حقیقی
یعنی حصر در مفروض سؤال دارد شکل می‌گیرد.

مفروض سؤال این است که یک لفظی در کار است
حالا مقاوله هست یا ایجاب بیع. یک لفظی در کار است
قبل از شراء هست یا بعد از شراء، این مفروض سؤال
است «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» می‌خواهد در
مفروض سؤال جایگاه لفظ را تبیین کند نمی‌خواهد انکار
فعل کند که من از آن بیاورم بطلان معاطات یا عدم لزوم
معاطات را آن وقت شیخ رحمه الله بخواهد جواب دهد
که نه اصلاً در این‌گونه موارد معاطاتی امکان نداشته
چون این بیع ما لیس عنده هست، می‌گوییم نه امکان
داشته چون اشتر لی هذا الثوب ثوب بوده، می‌شده با
معاطات کارکرد اما چون مفروض سؤال این است
این‌طوری است؛ لذا آقای خوئی رحمه الله اینجا
می‌خواهد این روایات را نسبت به مسئله صحت
معاطات یا لزوم معاطات از کار بیندازند و بگویند اینها
هیچ مانعیتی درست نمی‌کند نه برای صحت معاطات
نه برای جریان اصالة اللزوم در معاطات و آن احتمال
پایانی که شیخ رحمه الله داده غلط است اشعار به
دخالت لفظی هم در کار نیست، این فرمایش محقق
خوئی رحمه الله.

اشکال کلام محقق خویی رحمه الله (بررسی نشدن دخالت لفظ در بقیه معانی و تأثیر حصر اضافی در حل مشکل آنها)

ما در مورد فرمایش آقای خوئی رحمه الله حالا قبل از اینکه وارد بحث‌های امام رحمه الله شویم در همان فضای خودشان می‌خواهیم ارزیابی کنیم عرض کردیم حصر اضافی که گفتند بسیار حرف خوبی است مشکلی هم با این حصر اضافی نداریم و این حصر اضافی می‌تواند پاسخ خوبی به شیخ رحمه الله باشد و لذا حتی وجه اول را از ارتباط با معاطات خارج می‌کند، منتها حالا اگر بحث حصر اضافی مطرح شد آیا حصر اضافی را فقط در وجه اول می‌شود گفت؟ یا دخالت لفظ در صحت بیع را در وجه دوم یا سوم هم که محل بحث بود آقایان با آن کار کردند می‌شود گفت؟ یا حتی در وجه چهارم؟ .

این خیلی مهم هست که یادآوری کردم برای این بود چون اینجا ذیل فرمایشات شیخ رحمه الله، محشین حرف‌های دیگری هم زدند که بعضی‌ها را آقای مروّج رحمه الله در هذه الطالب آورده و اختیار کرده و شاید آن مطالب را بشود گفت و با حصر اضافی که آقای خوئی رحمه الله درست کرد که اینجا حصر حقیقی نیست حصر، حصر اضافی است بشود همه را حل کرد و ما دیگر خیالمان راحت باشد با حیث حصر اضافی و اگر

حیث حصر اضافی را ندید بگیریم خراب شدن معنای اول ممکن است ما را خاطر جمع نکند از دخالت لفظ در بیع حتی بنا بر مختار آقای خوئی رحمه الله یعنی معنای دوم یا حتی بنا بر دخالت لفظ در معنای مختار شیخ رحمه الله یعنی معنای سوم.

توضیح آنکه یک بحثی آقایان محشین با شیخ رحمه الله دارند که چه کسی گفته اگر ما بخواهیم دخالت لفظ را در صحت معاطات یا در لزوم معاطات کارکنیم از روایات، فقط باید با وجه اول کارکنیم؟ خیر ما حتی اگر با وجه دوم یا وجه سوم کارکنیم، یکبار دیگر وجه دوم را تقریر کنیم، وجه دوم این بود که شیخ رحمه الله این طور می گفت که یک معنایی است اگر با این لفظ بگوییم محلل است اگر با این لفظ بگوییم محرم است. پس با لفظ باید بگویی که محلل باشد یا محرم.

اگر قرار است شما با معنای دوم هم کارکنی باز پای لفظ وارد بحث می شود. شما بالاخره می گویی یک معناست من این طوری بگویم محلل است این طور بگویم محرم است، تو می خواهی دو سوم را ببری در مزارعه بگو دو سوم مال من، یک سوم مال تو این محلل است، اما اگر گفتی یک سوم مال بذر است یک سوم مال بقر است این محرم است، ولی کلیش این می شود که

معنا را باید با لفظ بگویی تا محللیت و محرّمیت پا بگیرد، اگر قرار است معنا را با لفظ بگویید تا محللیت و محرّمیت پا بگیرد معنایش این است که شما نمی‌توانید با صرف فعل کار کنید فثبت المطلوب یعنی ثبت اینکه برای محللیت و محرّمیت، اخذ و اعطا کافی نیست پس معنای دوم هم می‌تواند در لفظ دخالت کند اگر این‌طوری ما عبارت را ببینیم آن موقع کیف کان شیخ رحمه الله جدّی می‌شود یعنی ظهور در دلالت لفظ، حتی ظهور نه اشعار حتی در معنای دوم.

معنای سوم هم می‌گوید این لفظ وجودش محلّل است عدمش محلّل است یا بالعکس ولی لفظ محل بحث است، اگر شما گفتید این لفظ وجودش محلّل است عدمش محرّم است یا عدمش محلّل است وجودش محرّم است یعنی شما در این فضا دوباره داری سراغ لفظ می‌روی یا مثلاً می‌گویید این لفظ اگر مقاوله باشد محلّل است اگر ایجاب بیع باشد محرّم است باز دخالت لفظ را داری بحث می‌کنی.

یک گیری اینها داریم که شما کأنّ در هر مسیری بروی بخواهی مضمون را با لفظ، چگونه لفظی محلّل یا محرّم قرار بدهی، بخواهی این مضمون را با وجود یک لفظی یا عدم یک لفظی یا این لفظ قبل از شراء بعد از

شراء، ببینید لفظ است اگر کسی این حرف را زد آن موقع یک عده آمدند به شیخ رحمه الله اشکال گرفتند که در ذیل آنجا بود که شیخ رحمه الله می فرمود که احتمال اول فقط می تواند معاطات را خراب کند و الا اگر من رفتم دنبال اینکه این روایات دارند دلالت می کنند بر اینکه بیع، قبل شراء واقع نشود بعد شراء واقع شود، این و لا دخل به این معنا، به اینکه بگویم نطق دخالت می کند شیخ رحمه الله گفت نخیر اتفاقاً نطق دخالت می کند این نیست که فقط در معنای اول دخالت کند معنای دوم هم دخالت می کند، چرا لا دخل له؟ چرا شما می خواهید فقط روی معنای اول بگویید، معاطات خراب می شود نه معنای دوم هم می خواهد دخالت نطق و لفظ را بیاورد.

منتها با این فرق که در معنای اول فقط توجه به لفظ است در معنای دوم توجه به لفظ و معناست ولی لفظ است، اینجا یک مقدار برای خیلی ها گرفتاری پیش آمده که جناب شیخ رحمه الله شما نمی توانید این طوری تحلیل کنید، ما می توانیم یک مسیری را با شیخ رحمه الله برویم بگوئیم در معنای دوم و در معنای سوم حتی معنای چهارم لفظ دخیل است و حتی این کیف کان شیخ رحمه الله را به این ناظر بدانیم که کأن شیخ رحمه الله در نهاية المطاف خواسته بفرماید که نه، این

اشعار هست یا ظهور هست، اشعار و ظهور را برای دخالت لفظ در حلیت و حرمت شیخ رحمه الله قائل شود و ما بگوییم چنین چیزی شیخ رحمه الله می گوید و می خواهد.

اگر این طوری باشد آن موقع می شود با حصر اضافی جوابش را داد، می گوییم بله راست می گوید اصلاً اینجا چون در مفروض سؤال لفظ دخیل است، امام علیه السلام حصر محلّ و محرّم کرده در لفظ حالا وجوداً یا عدماً، مقاوله یا ایجاب بیع مثلاً حالا با آن اختلافاتی که در سه فرض بود ما در ترجیح گفتیم که کدامشان بهتر است، اما هر کدام را بگویید، اگر مسئله به سمت حصر اضافی رفت آن موقع شما می توانید با حصر اضافی نه حصر حقیقی، این روایات را از حیث دخالت در معاطات بیرون ببرید بایّ معنایی از این معانی اربعه که با آن کار کردیم، بگویید این روایات ناظر به معاطات نیست چون حصرشان حصر اضافی است و لذا اینجا یک ملاحظه ای نسبت به فرمایش آقای خوئی رحمه الله پیدا می شود که آقای خوئی رحمه الله شما دخالت در معاطات را فقط با معنا اول درست کردید و خواستید معنای اول را خراب بکنید یا معنای اول را در باب بیع به هم بزنید، نه ما می توانیم بگوییم که دخالت در معاطات یا ظهور در دخالت لفظ، نه حتی اشعار، با این

تحلیلی که عرض شد راهش باز می‌شود البته می‌شود
با حصر اضافی این را جواب داد.

حالا یک تتمه دیگر هم اینجا داریم سر عبارات آقایان
محشّین مکاسب، چون یک چند تا نکته دیگر هم این
وسط پیش می‌آید که اگر اینها را در نظر نگیریم دچار
مشکل می‌شویم تا این شاء الله ادامه بحث تا بعد هم با
این زمینه کاملی که از فرمایشات شیخ رحمه الله و محقق
خوئی رحمه الله و بعضی از محشّین مکاسب با قرائت
ایشان ارائه شد وارد فرمایشات حضرت امام رحمه الله
بشویم.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

۱۴۰۰/۱۰/۰۴

جلسه پنجاه و چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه پنجاه و چهارم: جمع‌بندی اشکالات معانی اربعه و بررسی ادعای اشعار لفظ توسط شیخ (ره).

مرور مباحث گذشته

بحث در ارتباط با بررسی فرمایشات محقق خوئی (ره) بود که عرض کردیم این فرمایشات ایشان از جهاتی مورد اشکال قرار گرفته یک اشکالش را بحث کردیم یعنی اشکال اخیرش را بررسی کردیم که آن حیث حصر اضافی که ایشان مطرح می‌کنند نه حصر حقیقی، اگر درست باشد که درست است و روی آن بعداً بحث

کامل‌تری از نظر امام (ره) می‌کنیم، این برای حل مشکل فقط احتمال اول نیست، چرا؟ چون اشکال اختصاصی به احتمال اول ندارد اشکالی که بخواهم صحت معاطات یا لزوم معاطات را با این روایات به هم بزنم در بقیه اقسام هم جاری است، چون بالاخره فعلاً فرض بر این است که در هر چهار قسم باید لفظ داشته باشم که توضیح آن را دادیم و لذا نمی‌شود که محقق خوئی (ره) بگوید اشکال معاطات منحصر در وجه اول است تبعاً للشیخ (ره) آقایان اینجا به شیخ اشکال دارند و اگر منحصر به وجه اول نباشد در وجه دوم یا وجه سوم باز شما با لفظ دارید کار می‌کنید.

اشکال عدم وحدت سیاق در عبارت شیخ (ره)

نکته بعدی که مطرح هست که قبلاً هم به یک جهت دیگری گفته شد این است که انصاف مسئله این است که نمی‌توانیم با وجه دوم یا سوم همین‌طوری کار کنیم، چرا نمی‌توانیم با اینها کار کنیم؟ به‌خاطر اینکه ما نمی‌توانیم وحدت سیاق را از بین ببریم البته محقق خوئی (ره) به وحدت سیاق اشاره کردند در روایات بیع «ما لیس عنده» و مزارعه ما داریم با یک سیاق کار می‌کنیم که یحلل الکلام و یحرّم الکلام، نمی‌توانیم یکجا با وجود کار کنیم یکجا با عدم کار کنیم، ضمن اینکه اصلاً کار با عدم محل اشکال است.

لذا جمعش در کلام آقایان این می‌شود که من اولاً: اشکال به معاطات را مختص وجه اول نمی‌دانم که توضیح آن را دادیم ثانیاً: خود استفاده از معنای ثالث و رابع یا حتی ثانی محل اشکال است با همان توضیحاتی که بخشی از آن را ذیل فرمایش آقای خوئی (ره) دادم تتمه‌اش را امروز عرض می‌کنم که این تکه را جمع کنیم تا می‌رسیم به مسئله اشعار که آن را هم عرض کنیم و دیگر از فردا وارد فرمایشات امام (ره) شویم.

عرض کردم محقق خوئی (ره) ثانی را توسعه داد که با ثانی بخواهد حل کند در صورتی که ثانی در مزارعه یک معنا دارد، در بیع «ما لیس عنده» یک معنای دیگر دارد با تحلیل آقای خوئی (ره)، در مزارعه این بود که من بیایم بگویم یک مضمون است اگر با این لفظ گفته شود محلّل است اگر با آن لفظ گفته شود محرّم است، این را نمی‌شد سر بیع «ما لیس عنده» پیاده کرد چرا؟ چون در بیع «ما لیس عنده» بخواهیم این را پیاده کنیم باید این‌طور بگوییم که این ربح خاص اگر با مواعده باشد حلال است اگر با ایجاب بیع باشد حرام است، واقعاً مواعده محلّل نیست، شما نمی‌توانید با مقاوله و مواعده، محلّلیتی قائل شوید، شما نمی‌توانید از قسم ثانی اینجا استفاده این‌طوری کنید در بیع «ما لیس

عنده»، بله در مزارعه می‌توانید بگویید، بگویید ثلثین را می‌خواهد ببرد ولی همین‌طوری ببرد نه بگویید برای بذر و برای بقر این را می‌توانید آنجا بگویید اما اینجا نمی‌توانید این را پیاده کنید.

ثالث با بیان شیخ (ره)، وجود و عدم شد اشکال به وجود و عدم وارد آمد، ثالثی که بعضی از محشّین تبیین کردند این بود که من با وجود و عدم کار کنم یا با محل کار کنم، بگویم یک چیزی اگر این محل باشد یک‌طور است، اگر آنجا باشد یک‌طور است، این معنای ثالث این‌طوری را آقای خوئی (ره) به ثانی ملحق کرد که این‌طوری می‌گفت یک مطلب است اگر اینجا بگویید محلّ است اگر آنجا بگویید محرّم است یا یک مطلب است اگر این‌طور بگویید محلّ است اگر این‌طور بگویید محرّم است، آقای خوئی (ره) ثانی را این‌طور توسعه داده که بتواند یک معنایش را سر مزارعه ببرد، یک معنا را سر بیع «ما لیس عنده» بیاورد که توضیح دادم بعد بگوید ثالث مشکل دارد ثانی به این معنا در هر دو قابل تطبیق است.

حالا مشکلی که اینجا وجود دارد این است که انصافاً ما می‌توانیم ثانی را این‌طور توسعه بدهیم؟ می‌شود؟ که بگویم یک مطلب را اینجا بگویم محلّ است آنجا

بگویم محرم است، اگر نشود آن موقع من باید معنای ثانی را در مزارعه با آن کار کنم چون ثانی در بیع «ما لیس عنده» گیر کرد قسم دوم ثالث را در بیع «ما لیس عنده» کار کنم، یعنی در ثالث قسم اول من وجود و عدم بود که اشکال داشت قسم دوم من این است که بگویم ایجاب بیع قبل از شراء مثلاً و بعد از شراء.

آن موقع من در واقع یک معنا ندارم که بخواهم در مجموع روایات با آن کار کنم این وحدت سیاق باز به هم خورده، یعنی هر کاری کنم، اولی که شیخ (ره) می گفت خراب است اشکال دارد تخصیص اکثر دارد، دومی قابل تطبیق بر بیع «ما لیس عنده» نبود نمی توانم بگویم یک مضمون است با مواعده محلّش هست ایجاب بیع محرم است، مواعده محلّ نیست ثانی را نمی توانستم بر بیع «ما لیس عنده» پیاده کنم، ثالث را هم نمی توانستم آنجا پیاده کنم، نمی توانم بگویم یک معناست اینجا بگویی اشکال ندارد آنجا بگویید اشکال دارد خیر، آن یک معنا را باید با دو لفظ بگویی، نکاح منقطع و... مثالش را خواندیم ببینید ثانی و ثالث هر کار می کردم مجموع موارد بحث روایات جمع نمی شد.

چهارمی هم مشکل مهمش این بود که شیخ (ره) می گفت چهارمی با قطع نظر و غصّ نظر از مورد است

در صورتی که چهارمی عین مورد است یک، در چهارمی هم مواعده و مقابله محلّ نیست، یعنی آن اشکال نبود محلّیت برای مقابله و مواعده مطرح هست و آن اشکال هم به شیخ (ره) هست که اصلاً شما گفتی با قطع نظر از مورد من می‌خواهم چهار فرض ثبوتی درست کنم خیر، چهارمی اصلاً با عنایت به مورد می‌آمد، حالا که این‌طور شد یعنی عملاً وحدت سیاق را از دست می‌دهم چهارمی کنار می‌رود مقابله و مواعده، محلّ نیست، اولی هم که مشکل داشت کنار گذاشتم می‌ماند ثانی را در مزارعه استفاده کنم، شقّ دوم ثالث را بیایم در بیع «ما لیس عنده» استفاده کنم.

جمع‌بندی اشکالات معانی اربعه شیخ (ره)

منتهی اینجا گرفتاریم این است علی‌ای حال در همه اینها لفظ دخالت دارد، می‌توانم مسئله معاطات را نه فقط با اولی، با هر چهار احتمال به آن اشکال کنم بگویم بالاخره لفظی وجود دارد، لفظ به اعتبار مضمونش، لفظ به اعتبار محلّش، این‌طوری ولی محلّ و محرّم لفظ هستند.

اگر لفظی وجود دارد آن موقع معاطات به همه اینها مشکل پیدا می‌کند مگر بخواهم از حصر اضافی استفاده کنم بگویم چون اصلاً سؤال در مورد روایت سر لفظ

است، امام علیه‌السلام آمده گفته از لفظ محلّ استفاده کنید در مزارعه یا از لفظ در محلّش استفاده کنید در بیع «ما لیس عنده». عیب ندارد اگر بخواهم با حصر اضافی کار کنم آن موقع حصر اضافی مشکل را حل می‌کند حتی در قسم اول که شیخ (ره) قسم اول را برد سراغ اینکه ما نیایم بگوییم منحصرّاً محلّ لفظ است در همه ابواب همه معاملات و در بیع. می‌گوییم اشکال ندارد. امام علیه‌السلام می‌خواهد از محلّ لفظی در بیع استفاده کند در جایی که سؤال از لفظ است حصر اضافی است اشکال ندارد این تقریباً مسئله مهم است.

اگر هرکدام از این سازمان‌ها را کنار بگذاریم گرفتار می‌شویم انصافاً نمی‌شود از وجود و عدم که شیخ (ره) خواسته استفاده کنیم من بگویم عدم محلّ است، روایت دارد می‌گوید محلّ منحصر در کلام است. عدم محلّ باشد! عدم که کلام نیست منتها عرض کردم از نظر این آقایان سیاق به‌هم‌ریخته و معاطات با همه اینها مشکل دارد مگر شما بخواهید از حصر اضافی استفاده کنید این تقریباً جمع‌بندی فرمایشات محشین است حالا ناظر به عبارت آقای خوئی (ره) یا غیر آقای خوئی (ره) این فضا است که تقریباً ما در ارتباط با این روایات داریم.

اما درباره مسئله اشعار، در مورد مسئله اشعار گفتیم شیخ (ره) دارد می‌گوید اشعار او ظهور، ما یک راه برای ظهور می‌توانستیم درست کنیم که بگوییم بالاخره شیخ (ره) دارد می‌گوید در اینها لفظ دخیل است حالا این لفظ را برای کل معاملات به کار ببریم برای کل اعمال به کار ببریم برای خصوص بیع به کار ببریم که مورد دخالت کند و بگوییم علی‌ای حال ما با لفظ داریم کار می‌کنیم، گفتیم انصاف مطلب این است که این جا دارد، ما که نمی‌توانیم این مقدار انکار ظهور کنیم نه حتی اشعار، ظهور.

این یک راه بود که ما بگوییم ظهور و اشعار به اصل دخالت لفظ بخورد یعنی چه در روایات مزارعه، چه در روایات بیع «ما لیس عنده» ما با لفظ داریم کار می‌کنیم و لفظ دارد دخالت می‌کند، حالا چقدر دخالت می‌کند کجا دخالت می‌کند سر جایش اما لفظ وجود دارد گفتیم اگر این باشد دیگر انصافاً نمی‌شود حرف شیخ (ره) را رد کرد ولی بله جوابش همان حصر اضافی است، بله لفظ دخالت دارد چرا؟ چون امام علیه‌السلام دارد إِنَّما یَحِلُّ و یَحَرِّم را در موردی مطرح می‌کند که سؤال از لفظ است، اشکال ندارد ما در واقع با این حصر اضافی می‌توانیم ظهور این روایات را در دخالت لفظ جواب

بدهیم نه حتی اشعار که آقایان بخواهند اشکال کنند این اولاً.

اما اگر منظور از این ظهور یا اشعار، ظهور یا اشعار دخالت اصل لفظ نیست بلکه ما می‌خواهیم بگوییم ظهور دارد در اینکه ایجاب باید لفظی باشد، محقق خوئی (ره) انصافاً اشکال دارد اشکالش هم اکثر محشّین قبول دارند خود ایشان هم به تبع بعضی‌ها، که نه این «تستوجبه» ظهور ندارد در اینکه حتماً لفظی در ایجاب دخالت کند خیر، مخصوصاً اگر گفتیم مورد روایت جایی است که «اشتری لی هذا الثوب» ثوب وجود دارد، نه ما این را از شما نمی‌توانیم بپذیریم الا و لابد که این درست می‌گویند محقق خوئی (ره).

اشکال به ادعای اشعار لفظ توسط شیخ (ره) با اثبات کردن اشعار معاطات با لفظ تشتریه

منتها اینجا یک اشکال دیگری بعضی از محشّین وارد کردند آن هم جالب است چون شیخ (ره) مسئله اشعار و ظهور را ناظر کرد به روایت یحیی بن الحجاج «كما یشعر به قوله فی روایة الأخری وارد فی هذا الحکم» که حکم این است که بیع قبل از شراء باطل است بیع بعد از شراء اشکال ندارد «و هی روایة یحیی ابن الحجاج عن أبی عبدالله عن رجل قال لی اشتر لی هذا الثوب أو

هذه الدابة و اربحك كذا» من این قدر ربح به تو می‌دهم
«قال لا بأس بذلك اشترها و لا تواجهه البيع قبل ان
تستوجبها او تشتري» اشكال آقاي خوئی (ره) وارد است
که تستوجبها معنایش الزاماً به کاربردن لفظ نیست یک.

ثانياً اگر گفتیم این معنایش به کاربردن لفظ است،
این قید «او تشریها» چیست؟ بعضی‌ها گفتند اگر
«تستوجبها» دخالت لفظ است، «او تشریها» معاطات
می‌شود، یعنی یک تستوجبها داریم امام علیه‌السلام
می‌فرماید که «لا تواجهه البيع» بیع را بر آن لازم ندان،
مبايعه‌ای انجام نشود قبل از اینکه تو بخری با لفظ یا
تو اشترا کنی با فعل، بعضی‌ها آمدند گفتند بین اگر
شما این تستوجبها را به انشاء ایجاب بیع لفظاً معنا
کنی، مجبوری تشری را به معاطات معنا کنی؛ لذا اشكال
این نمی‌شود گفت که این ظهور، اشعار دارد در دخالت
لفظ، بلکه صریح در این است که حالا تو نفروش قبل از
اینکه بخری یا لفظاً از باب تستوجب یا اشترا از طریق
معاطات. یعنی خواستند بگویند که این هم محل اشكال
است که این نیست که اشعار به آن طرف داشته باشد
بلکه ظهور در کفایت معاطات دارد، بگوید مالک تا قبل
از مالک شدنش به لفظ یا بالأخذ و الإعطاء نفروش
لا تواجهه البيع. این دارد بر صحت معاطات دلالت
می‌کند در موردی که اشترا لی هذا الثوب و هذه الدابة؛

لذا این یک مقدار به شیخ (ره) محل اشکال شده که اگر کسی بخواهد از این تستوجب، اشعار(لفظ کند) چون شیخ (ره) می‌گفت «فان الظاهر ان المراد من مواجبه البيع ليس مجرد اعطاء العين للمشتري» خواستند این اشکال را به شیخ (ره) بگیرند بگویند که خلاصه این‌طوری.

حالا باید بعد بحث کنیم ببینیم انصافاً این اشکال وارد است؟ چون شیخ (ره) دارد از «لاتواجبه البيع» استفاده می‌کند، می‌گوید «لاتواجبه البيع» این نیست که فقط این ثوب را به او تحویل بدهی، کأنّ روایت، امام علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید شما به او نفروش نه تحویلش نده قبل از اینکه خودت بخری حالا قبل از تستوجبها ایجاب کنی او تشتتری، یعنی قبل از اینکه بخری حالا یا با لفظ یا با أخذ و اعطاء، آن را نفروش، نه تحویلش نده، منظورم این است که کأنّ شیخ (ره) حواسش هست که تستوجب، ایجاب لفظی است و اشترا، فعل است.

آقایان می‌خواهند به شیخ (ره) اشکال بگیرند اشکالشان این است که جناب شیخ شما توجه نداشتی به «أو تشتري» لذا گفتند «أما قوله في رواية يحيى بن الحجّاج و لاتواجبه البيع قبل ان تشتريها فلأنه لو كان

المراد من ايجاب البيع بلفظ كان مقتضى عطف تشتريها ب «أو على تستوجبها» ارادة الاشتراء معاطاة فتكون الرواية من هذه الجهة دليلا على صحة المعاطات» لذا خواستند بگویند که حرف شیخ (ره) که لاتواجه ظاهر است در تحویل دادن نیست بلکه ظاهر در فروختن به لفظ است، این حرف شیخ (ره) درست است ولی آن قرینه «أو تشتري» را چه کار کنیم؟ .

یعنی کأنّ این طوری می شود که روایت دارد می گوید خریدن تو دوراه دارد: یا لفظی یا بالفعل ولی وقتی می خواهی این ثوب یا دابه را به او تحویل بدهی می توانی به او تحویل بدهی ولی آن را نفروش، می گویند اگر معنای روایت این باشد که تحویل بده ولی نفروش، اشکال ندارد، یعنی بیعی واقع نشود، لاتواجه البيع، ايجاب بيع نباشد حالا یا لفظاً یا بالأخذ و الإعطاء ولو به او تحویل دهی. به او تحویل بدهی ولی قصد تمليك و تملك و ايجاب بيع در کار نباشد تا وقتی که تو مالک شوی.

حالا این را هم یعنی این اشکال را جدی تر می دانند از آن اشکالی که آقای خوئی (ره) گرفتند، بلکه می خواهد بگوید این حاکم است، اگر این درست دربیاید آن موقع نه تنها روایت اشعار ندارد به ضرورت دخالت لفظ، بلکه

تصریح دارد به اینکه می‌شود با فعل هم مالک شد و بیع را انجام داد ولی لاتواجبه دارد می‌گوید به او تحویل دادی اشکال ندارد ولی نفروش، نفروختی که اعم است از معاطات یا بیع به صیغه. بیع بالأخذ و الإعطا نباشد بیع به صیغه هم نباش، خلاصه مطلب این است که این آقایان روال کار را این‌طور می‌بینند.

تا إن شاء الله ببینیم خدا متعال چه توفیق دهد و فرمایشات حضرت امام (ره) را ما خدمت دوستان ادامه بدهیم.

«وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

۱۴۰۰/۱۰/۰۵

جلسه پنجاه و پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و پنجم: اثبات وارد شدن معاطات در مورد روایت
«انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» توسط حضرت امام رحمه الله**

**بررسی روایت «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» توسط حضرت
امام رحمه الله**

بحث در ارتباط با روایات «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» بود که شیخ رحمه الله این روایات را چهار احتمال ثبوتی و بعد هم وارد عالم اثبات شدند، محقق خوئی رحمه الله و مشهور از محشّین مکاسب هم بر فرمایشات شیخ رحمه الله اشکالاتی وارد کردند.

مقدمه اول: منظور از الکلام مطلق کلام است

به عبارات حضرت امام رحمه الله رسیدیم ما هم البته به جمع بندی آقای خوئی رحمه الله و فرمایش بعضی از محشّین ملاحظات داشتیم که بیان شد اما عبارات امام رحمه الله را ببینیم امام رحمه الله در ذیل ادله عدم لزوم المعاطات و اجوبتها به اخبار می پردازند حالا ما آن بخش اول را فعلاً مطرح نکردیم آن چیز مهمی نیست بعداً می گوییم

«الأول رواية خالد بن الحجاج و صحيحة الحلبي اما الاخبار فمنها رواية خالد بن الحجاج او نجيه قال قلت لابي عبدالله الرجل يجيء» همان روایتی که شیخ رحمه الله آوردند «قال اليس ان شاء ترك و ان شاء اخذ قلت بلى قال لا بأس انما يحل الكلام و يحرم الكلام» این یک روایت که قبلاً خوانده شد، «و منها صحيحة الحلبي قال سئل ابو عبدالله عن الرجل يزرع الارض فيشترط للبذر ثلثا و للبقرة ثلثا قال لا ينبغي يسمي شيئاً انما يحرم الكلام و نحوها غيرها» امام رحمه الله می فرماید که ما غیر این روایات را داریم «نحو ما عن سليمان بن خالد قال سئلت ابا عبدالله عن الرجل يزرع» که شیخ رحمه الله به بعضی از اینها هم اشاره کرد دیگر تکرار نکنیم.

امام رحمه الله در مقدمه این بحث یک نکته فنی را بیان می‌کند که این نکته فنی امام رحمه الله جای بحث جدی دارد و ما قبلاً بحث آن را کردیم لذا انصافاً اگر خوب این نکته تبیین شود ممکن است آن اشکال تخصیص اکثر شیخ رحمه الله مرتفع شود، امام رحمه الله می‌فرماید ظاهر جمله «یحلل الکلام و یحرم الکلام» با غضّ نظر از صدرش دو نکته در آن هست: ظهور اولش این است که می‌خواهند بگویند که طبیعت مطلقه کلام، محلّ و محرّم است، نه کلام خاص، یحلل الکلام یعنی مطلق کلام، یحرّم الکلام یعنی مطلق کلام، پس توجه کنید یحلل الکلام طبیعت مطلقه کلام است.

مقدمه دوم: حرمت اعم از تکلیف وضعی و تکلیفی است

اگر طبیعت مطلقه را محلّ دانستیم و طبیعت مطلقه را محرّم دانستیم با عنایت به اینکه قبلاً توضیح دادیم که این تحلیل، حرّیت و حرمت، اعم از وضع و تکلیف است این نکته خیلی مهم است، امام رحمه الله آنجا نشان دادند چند جا هم این را بحث داشتیم که امام رحمه الله نشان دادند ما اینجا حرّیت و حرمت را معنای اعم برایش قائلیم، اعم به این معنا که می‌گوییم نه جامع، ما نیاز به جامع نداریم بلکه تکلیف و وضع، معانی ای هستند که در مرحله مدلول تصدیقی از مناسبات حکم و موضوع به دست می‌آیند.

می‌گویم یک حلیّت تکلیفی دارم یک حلیّت وضعی دارم در ذیل بحث احلّ الله البیع آقایان دنبال این بودند که بگویند آیا حلیّت وضعی و حلیّت تکلیفی جامع دارند؟ فرمایشات مفصل شیخ اعظم رحمه‌الله، محقق اصفهانی رحمه‌الله محقق خوئی رحمه‌الله است، امام رحمه‌الله می‌گوید آنجا برای شما بحث کردیم گفتیم نخیر، ما حلیّت و حرم را در موارد وضع و تکلیف یک معنا بیشتر برایش قائل نیستیم، در حرمت، ممنوعیت و در حلیّت، لا ممنوعیت قائلیم، ممنوع است و ممنوع نیست منتها ممنوعیت و لا ممنوعیت را آنجا شرح دادیم دیگر نمی‌خواهیم تکرار کنیم از باب مناسبت حکم و موضوع می‌تواند مدالیل تصدیقی آن مختلف شود معنای تصویری آن سر جای خودش هست، امام رحمه‌الله آنجا قشنگ این را درست کردند گفتند شما می‌توانید حلیّت را وقتی به بیع نسبت بدهید از آن وضع دربیاید، چون بیع یک عنوانی است که وقتی حلیّت به آن می‌خورد از آن وضع در می‌آید.

کما اینکه یک چیزی که اجزاء و شرائطی دارد، شما نهی در این مورد به کار بردید معنای وضعی دارد، آنجا قشنگ اینها را یکی یکی درست کردیم، خلاصه اگر نهی به امر خورد، تکلیف از آن در می‌آید، اگر به ماء خورد تکلیف از آن در می‌آید، اگر این نهی به مثلاً «لاتصل فی

وبر و ما یؤکل لحمه» لای لاتصل یعنی مانعیت، این نهی، نهی وضعی است از آن این در نمی آید این حرام است یعنی صحیح نیست اثر ندارد، پس فرق است بین جمله من که بگویم «الخمر حرام» یا بگویم «البيع المجهول حرام» یا بگویم «حرام است نماز در وبر ما یؤکل لحمه» از «الخمر حرام» تکلیف می‌فهمم، از «بيع المجهول حرام» عدم مؤثریت و عدم تأثیر می‌فهمم بطلان می‌فهمم؛ لذا اصلاً نه نیاز به جامع دارم و نه بحث استعمال در اکثر دارم، فقط کافی است بین مدلول تصویری و معنای ظاهری که از باب تعدد دالّ و مدلول در مرحله تصدیق می‌خواهم از آن استفاده کنم تفکیک قائل شوم.

حالا اینجا پیاده‌اش کنم: یحلّ و یحرّم، یحلّ اعم از حلّیت و حرمت وضعی و تکلیفی است اعم است به این معنا یعنی هر دو از آن قابل استفاده است هیچ اشکال ندارد یحرّم اطلاق دارد یحرّم الکلام یحلّ الکلام، نکته بسیار مهم امام رحمه الله این است، پس اگر آمدم و یحلّ و یحرّم را به باب عقود بردم از آن وضع درمی‌آید، به باب افعال خارجیّه بردم از آن تکلیف درمی‌آید، الان یحلّ و یحرّم اطلاقش نافی نیست باید ببینم چه کار می‌خواهم بکنم؟ پس لذا من این جمع‌بندی اولیه را یک یحلّ دارم یک یحرّم دارم این یحلّ و

یحرّم به ماهیت کلام خورده، از خارج هم می‌دانم یحلل و یحرّم می‌تواند وضعی باشد می‌تواند تکلیفی باشد تعدّد معنا هم ندارند جامع هم لازم ندارند استعمال در اکثر هم پیش نمی‌آید، این نکته اول ایشان است.

لذا خیلی خوب تعبیرشان این است که اگر از صدر روایت فعلاً غَضّ نظر کنم خود کلمه «انما یحلل الکلام و یحرّم الکلام» را ببینم «فمع غَضّ عن صدره و مورده ان الطبیعة الکلام توجب الحلیة و الحرمة» طبیعت کلام نه کلام خاص «و مقتضی اطلاقه» مقتضای اطلاقش «اهمیتها من التکلیفیة و الوضعیة» چرا؟ البته اهمیت را هم خودشان توضیح می‌دهند «لما ذکرنا سابقاً من عدم اختلاف مفهوم الحلّ و الحرمة فی التکلیف و الوضع» این نکته مهم فرمایش ایشان است.

مقدمه سوم و چهارم: یک: امکان استفاده حلیت و حرمت با واسطه و بی‌واسطه، دو: استفاده آنها از باب تاثیر نه از باب دلالت.

می‌گویند که تازه یک نکته دیگر هم دارد اطلاقش نشان می‌دهد می‌تواند با واسطه باشد می‌تواند بی‌واسطه باشد می‌تواند حلیت و حرمتی که از کلام به دست می‌آید با واسطه به دست بیاید می‌تواند

بی‌واسطه به دست بیاید هیچ اشکال ندارد می‌تواند تکلیفی باشد می‌تواند وضعی باشد، می‌تواند باواسطه باشد می‌تواند بی‌واسطه باشد این برای طبیعت کلام است، حالا یک نکته‌ای هم بعداً اضافه می‌کنند که خیلی نکته خوبی است و آن این است که نمی‌خواهیم بگوییم دلالت می‌کند از کجای این عبارت، دلالت درآمد؟ می‌تواند مؤثر در حلّیت و حرمت باشد نه دالّ، تأثیر حلّیت و حرمت اشکال ندارد کلام در حلّیت مؤثر باشد در حرمت مؤثر باشد.

جمع‌بندی مقدمات

امام رحمه‌الله می‌خواهد بفرماید من اوّل خود این ظاهر را بررسی کنم تا بعد به موارد برسم، یک اطلاقی برای کلام دارم، یک اعمّیت به این معنا که من تعدّد معنا در حلّ و تکلیف ندارم در وضع و تکلیف؛ حلّ وضعی حلّ تکلیفی حرمت وضعی حرمت تکلیفی نخیر. من یک ممنوعیت و لاممنوعیتی دارم در مفاد تصویری اینها، یک نکته دارم که این می‌تواند باواسطه باشد می‌تواند بی‌واسطه باشد.

و همینطور هم باید دقت کنم که اینجا من نمی‌خواهم بگویم اینها دلالت می‌کنند که حتماً این را محدود کنم به نحوه دلالت لفظ بر معنا نخیر، لازم

نیست که این حتماً به دلالت بخورد و در فضای دلالت لفظ بر معنا برود بلکه می‌تواند از باب تأثیر لفظ در ایجاد حلیت باشد آن هم اشکالی ندارد، لذا کلام می‌تواند سبب حلیت باشد. کلام می‌تواند سبب حرمت باشد.

محلل و محرم بودن کلام واحد طبق مقدمات گفته شده

ایشان بر اساس این توضیحات و تفصیلی که ارائه می‌کنند می‌خواهند احتمالات تأثیر را بحث کنند: «فالمحلل تکلیفاً بلاوسط کتحلیل صاحب الأُمّة ایاها للغير وطئاً أو غير وطئ» شما می‌توانید وطی امه را محلل تکلیفی قرار بدهید حلالش کنید تکلیفاً چه اشکال دارد؟ «و مع الواسطه کعقد النکاح الذی یوجب تحقق الزوجیه و بها تحل الاستمتاع» حلیت تکلیفی بی‌واسطه دارید که صاحب امه حلال می‌کند وطی امه را، حلیت تکلیفی باواسطه دارید مثل عقد نکاحی که ایجاب می‌کند تحقق زوجیت را و زوجیت موضوع قرار می‌گیرد برای حلیت تکلیفی وطی، «و المحرم بلاواسطه ظهار» آن صیغه طلاق جاهلی «ظهرک علیّ کظهر أُمّی» این محرم است «و مع الواسطه کالطلاق» طلاق، حرمت مع الواسطه درست می‌کند، طلاق فراقی را بوجود می‌آورد قطع علقه زوجیتی را ایجاد می‌کند که با فرض قطع علقه زوجیت، استمتاع و وطی، محرم است «والمحلل الوضعی کالعقود الصحیحه» عقود صحیحه،

محلل وضعی هستند که «توجب نفوذ المعاملات و تحقق النقل» عقود وضعی، محلل وضعی هستند «كالشرط المفسد للعقل» این محرم وضعی است، شرطی که فساد عقد را بیاورد.

لذا امام رحمه الله می‌فرماید هیچ اشکالی هم ندارد اطلاقش هم حتی اقتضا می‌کند یک چیزی هم محلل باشد هم محرم باشد «و لما كان ظاهر ان موضوع الحكم نفس طبيعة الكلام كان مقتضى الاطلاق» مقتضای اطلاق این است که «شموله للكلام الذي هو محلل و محرم معه» اشکال ندارد یک کلام است هم محلل است، هم محرم است «كالفسخ الذي يوجب» فسخ سبب می‌شود که عینین برگردند مثلاً، مبیع برگردد از مشتری به بایع برگردد، ثمن از بایع به مشتری برگردد، آن موقع این فصل، محرم بر مبیع است بر مشتری و محلل مبیع است بر بایع. در ناحیه ثمن برعکس است محرم ثمن بر بایع و محلل ثمن بر مشتری، هیچ اشکالی ندارد، امام رحمه الله می‌خواهد بفرماید که ما هیچ مشکلی از این بابت نداریم اگر ما باشیم و اطلاق این نکته با آن چارچوبی که عرض کردم.

معاطات شامل مورد روایت می‌باشد

«بل مقتضی اطلاقه» ایشان می‌خواهد بگوید اصلاً اطلاقش اقتضا می‌کند که این شامل کلام شارع هم بشود، اگر شامل کلام شارع شود آن موقع معنایش این است آن موقع نفوذ معاطات، مستفاد از کلام شارع است یعنی «اوفوا بالعقود» من با اوفوا بالعقود، نفوذ معاطات را درست کردم، «اوفوا بالعقود» نفوذ معاطات را صحت معاطات را درست می‌کند، پس در واقع یک محلّ وضعی به واسطه کلام دارم، هیچ اشکال ندارد، لذا کلام شارع «فکلامه فی مقام التشریع تارة یكون محلا و تارة یكون محرما مع الوسط او بلاوسط» حالا یا مستقیم یا غیرمستقیم.

بعد هم اینجا حالا یک شبهه‌ای را بیان می‌کنند که بله کسی توهم نکند این شامل کلام شارع نمی‌شود که بگویند کلام شارع، سببیت ندارد بلکه کاشف از اراده و رضایت شارع هست امام رحمه‌الله می‌خواهد بگوید ما در جای خودش بحث اراده تشریعی را انجام دادیم چون چند بار انجام دادیم دیگر وارد آن نمی‌شویم «و بالجملة لاسبیل للانکار المحللات و المحرمات التشریعیة» من محلّلات و محرمات تشریعیه دارم این محللات و محرمات تشریعیه با واسطه، بی‌واسطه، وضعی، تکلیفی وجود دارند «فعلیه تکنون المعاطات نافذة لاجل الکلام المحلل لها وضعاً».

امام رحمه الله می‌خواهد بگوید حتی ما با این تعبیر می‌توانیم بگوییم معاطات را درست کرده «یحلل الکلام» یحلل کلام شارع و نتیجه‌اش این است که اخذ و اعطاء را نافذ کرد.

جواب به شبهه تخصیص اکثر طبق متعلق قرار گرفتن طبیعت کلام

یعنی ایشان می‌خواهد بگوید اگر این‌طوری شود آن موقع در این فضا اگر من باشم آن موقع آن مسئله مهمی که شیخ رحمه الله وارد می‌کرد که شما یک مشکل تخصیص اکثر دارید اصلاً کلاً آن اشکال منتفی می‌شود، چرا؟ به‌خاطر اینکه آن اشکال در این فضا بود که شما می‌خواستید با کلام خاص کار کنید. نه، ما منشأ همه این‌گونه محلّله‌ها و محرّم‌ها را کلام می‌دانیم طبیعت کلام، جنس کلام، ادله‌ای که از نطق شارع به‌دست آمده و این واقعیت‌ها را محلّل یا محرّم کرده هیچ اشکال ندارد.

لذا این نکته بسیار مهمی که امام رحمه الله می‌خواهد روی آن بایستد و بر اساس این با آن کار کند، نکته اول کار است «لا سبیل لإنکار المحلّلات و المحرّمات التشريعیة» ما محلّلات و محرّمات تشریعی داریم «فعلیه تكون المعاطات نافذة لأجل الکلام المحلل لها وضعا» آن موقع معاطات هم در همین مجموعه جا می‌گیرد «فعلیه لایلزم تخصیص الاکثر» اشکال شیخ

رحمه الله این بود که آقای آخوند رحمه الله و خیلی از آقایان هم تأیید فرمودند، می گفتند ما الی ما شاء الله محللهای غیرلفظی داریم غیرکلامی داریم.

امام رحمه الله می گوید نه، همان جایی که شما محللهای غیرلفظی دارید، احراز اثبات محللیت آنها به واسطه کلامی از شارع بود نوعاً، آیه ای داشتید روایتی داشتید که نشان می داد مثلاً غلیان چیست، نشان می داد تزکیه حکمش چیست، اینها را بحث کردید، شما با یک آیه ای تزکیه را، موت حتف أنف را اینها را محلل و محرم می دانستید اینها هرکدام دلیل لفظی دارد و سببیت اینها را برای محللیت و محرمیت شما از کلام شارع به دست آوردید اگر سببیت اینها را برای محللیت و محرمیت از کلام شارع به دست بیاورید حکمشان عین معاطات می شود، شما سببیت اخذ و اعطا را برای صحت نقل و انتقال از کلام شارع درمی آورید.

می آید می گوید اوفوا بالعقود یا الناس مسلطون یا احل الله البیع یا الا ان تكون تجاره عن تراض مثلاً اینها بر صحت معاطات دلالت کردند. بنابراین اگر این طوری شد معاطات یا خیلی از امور محلل و محرم که تشریعی هستند و شارع محللیت و محرمیت اینها را تشریع کرده، ما با اینها با کلام کار می کنیم «و علیه

لايلزم تخصيص الاكثر فى قوله «انما يحلل الكلام» كما افاد الشيخ الاعظم لأن كليه المحرمات و المحلات ترجع الى سببیه الكلام لهما» چون به شكل كلى محلات و محرمات، سببیتشان با كلام درست می شود تشریع می شود نوعاً، حالا بعضی هایشان را ممكن است كسى از سیره در بیاورد.

البته پیاده شدن این را در معاطات یک اشکالی به آن می گیرند که اجازه بدهید این بحث ایشان را با همین مقدمه ای که عرض کردم ادامه بدهیم با آن توضیحات مفصلی که ما در كلام مشهور دادیم و شما را وارد فضای كلام مشهور کردیم، حالا زمینه فراهم شده که فرمایشات امام رحمه الله را بررسی کنیم

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰/۱۰/۰۶

جلسه پنجاه و ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه پنجاه و ششم: بیان داخل بودن معاطات با جواب دادن به اشکالات آن.

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با روایات مطرح شده توسط شیخ رحمه الله بود که در این روایات کأنّ استدلال شده بر اینکه معاطات را بی اثر و بلکه بیع فاسد می دانیم، چرا؟ «انما يحلل الكلام و انما يحرم الكلام»، در این روایات یک بحث های ثبوتی و یک بحث های اثباتی داشت

جناب شیخ رحمہ اللہ و محقق خوئی رحمہ اللہ و محشّین مکاسب بہ عبارات امام رحمہ اللہ رسیدیم.

امام رحمہ اللہ بیان فرمودند کہ اگر ما باشیم و ظاهر این عبارت «انما یحلّ الکلام و انما یحرم الکلام» و معلوم باشد کہ داریم با طبیعت کلام کار می‌کنیم طبیعت کلام می‌تواند حلیت تکلیفی بیاورد می‌تواند حلیت وضعی بیاورد و این حلیت می‌تواند با واسطه باشد می‌تواند بی‌واسطه باشد، لازم هم نیست حتماً مسئلہ دلالت مطرح باشد این کلام می‌تواند اثر کند در بوجود آمدن حلیت، اینها را امام رحمہ اللہ توضیح دادند رسیدند بہ اینکه ما می‌توانیم این تأثیر در حلیت را برای کلام حتی در کلام شارع داشته باشیم کہ آن موقع معاطات می‌شود از مواردی کہ شارع مقدس با کلامش دارد معاطات را محلّ می‌کند، اخذ و اعطا محلّیت پیدا می‌کند با کلام شارع، یحلّ الکلام، کلام چیست؟ او فوا بالعقود است؛ لذا «فکلام الشارع فی مقام التشريع تارةً یکون محللاً و تارةً یکون محرماً مع الواسطه او بلا واسطه» این فرمایش حضرت امام رحمہ اللہ بود کہ این را بیان فرمودند.

جواب بہ توهم کاشف بودن لفظ از اراده شارع و داخل کردن معاطات از این طریق

بعد اینجا یک توهمی شد که نمی‌شود گفت که کلام شارع محلّ نیست، بلکه کاشف از اراده شارع است کاشف از رضایت و اراده شارع است، اگر یک چیزی از اراده شارع کشف کند و کاشف از اراده و رضایت شارع باشد الزاماً این که کاشف از رضایت است و کاشف از اراده است نمی‌شود محلّ باشد، امام رحمه‌الله می‌فرماید نه این غلط است و این قیاس فعل شارع با مخلوقاتش هست و اگر ما فکر بکنیم که این قول، محلّ نیست و اراده تشریعی مطرح هست، اراده تشریعی ملازم تشریع است نه اینکه خودش محلّ باشد، محلّ لفظ است، قول شارع و لفظ شارع محلّ است.

اگر این‌طور باشد ما محلات و محرمات تشریعیه ای داریم که این محلات و محرمات تشریعیه نهایتاً به الفاظی برمی‌گردند که شارع به اینها محلّیت داده، اگر این‌طور شد آن موقع ما می‌توانیم بگوییم که معاطات هم نافذ است لاجل الکلام المحلل للمعاطات، نافذ است یعنی حلّیت وضعی دارد، اگر هم با این فضا ما توانستیم مسئله را حل و فصل کنیم یعنی ما باشیم و عباراتی از شارع که این عبارات شارع محلّیت و محرمیت می‌دهد به عدّه الامور آن موقع آن اشکال تخصیص اکثری که شیخ رحمه‌الله مطرح کرد وارد نمی‌آید.

آن موقع اکثر جاها این محللیت را به الفاظ شارع بزنیمن من با «اوفوا بالعقود» با «الا ان تكون تجاره عن تراض» می‌خواهم برای خیلی چیزها محللیت درست کنم یا محرمیت درست کنم. لذا عیبی ندارد من محللیت و محرمیتی دارم برای کلام ولو با واسطه و این محللیت و محرمیت از باب تأثیری است که کلام در چنین محرمیتی می‌گذارد، امام رحمه‌الله می‌فرماید اگر این باشد دیگر کسی نباید آن اشکال (اشکال تخصیص اکثر) را بکند.

اشکال تعارض منطوق و مفهوم کلام در صورت وارد شدن معاطات و جواب به آن

فقط یک مشکلی پیش می‌آید یعنی در فضایی که سببیت کلام را برای محللیت و محرمیت در کلام شارع داشته باشم و چاره‌ای هم ندارم، چون اراده که محلل نیست اراده تشریعی ملازم تشریع است تشریع با کلام است عرض کردم حالا اکثراً، کسی ممکن است بگوید من نکاح معاطاتی هم قبول دارم و بعد بگوید مثلاً اشاره مفهمه را محلل بدانم یعنی با اشاره‌ای فعل را درست کنم نه الزاماً با لفظ ولی اکثراً لفظ است دیگر تخصیص اکثر قطعاً نیست، اگر این‌طوری شد فقط یک اشکال باقی می‌ماند اشکال این است که یک کسی بیاید بگوید شما در مسئله معاطات یا شبیه معاطات که می‌خواهید

با لفظ به این فعل، محلّیت بدهید یک نوع تعارض منطوق و مفهوم پیش می‌آید.

منطوق دارد می‌گوید این فعل، محلّ است، این اخذ و اعطا محلّ است حتی در نکاح اگر کسی به نکاح معاطاتی فتوا داد، شما در واقع دارید با الفاظ ثابت می‌کنید که این فعل هم محلّ است این اخذ و اعطا محلّ است این منطوق کلام است «انما يحلل الكلام»، «او فوا بالعقود» کلامی بود که آمد این اخذ و اعطا را محلّ کرد، اما مفهومش این است که غیر کلام چیزی محلّ نیست. چون انما، انمای حصر است حصر کردید محلّیت را در کلام چطور ممکن است وقتی شما حصر محلّیت در کلام می‌کنید برای این اخذ که کلام نیست می‌خواهید حلیت قائل شوید؟ قبول محلّیت برای غیر کلام با حصری که شما داری جور در نمی‌آید این را چه کار می‌خواهی بکنی؛ لذا قشنگ اشکال می‌کنند «ولو قيل منطوق قوله انما يحلل معارض لمفهومه فی نحو المعاطات» چون مقتضای منطوق علی فرض اطلاقه نفوذ معاطات است ولی چون معاطات کلام نیست، کلام (ظاهر سبق لسان شده و منظور غیر کلام است) نمی‌تواند محلّ باشد؛ لذا چه کار باید بکنیم؟ .

امام رحمه الله می‌فرماید اولاً بدانید این اشکال به قوم هم وارد می‌آید چطور؟ چون در بیع به صیغه چه اتفاقی می‌افتد؟ با بیع به صیغه نقل را درست می‌کنید ولی نقل است که حلیت تکلیفی را می‌آورد، نقل است که حرمت تکلیفی را می‌آورد. شما با بعث و اشتریت با بعث و قبلت می‌آید نقل را درست می‌کنید می‌گویید این بعث ناقل این مبیع به مشتری است، اشتریت ناقل این ثمن از مشتری به بایع است یا قبلت اشکال ندارد با لفظ، نقل اتفاق افتاده ولی این نقل، محلّ تصرفات بعدی شماسست، پس دوباره دارید از لفظ استفاده می‌کنید درست می‌کنید یک چیزی را که آن چیز دیگر خودش لفظ نیست.

پس حصر محللیت و محرمیت که ما ثابت کردیم اطلاقش اعم از تکلیف و وضع است اعم از باواسطه و بی‌واسطه هست چطور اینجا را گرفت؟ درحالی‌که خودش، خودش را خراب می‌کند، نقلی درست می‌شود که آن نقل محلّ تصرفات تکلیفی است؛ لذا تعبیر قشنگ ایشان این است که «ان الاشکال وارد علی مسلک القوم فان البیع لفظاً محلّ أی الفاظه سبب لحلیة المعاملة و نفوسها» این الفاظ بیع حلیت را درست می‌کنند معامله نافذ است اما بعد التحقق النقل وقتی این معامله صحیح و نافذ بود نقل اتفاق افتاد آنجا دیگر

حلیت تکلیفی برای نقل است حرمت تکلیفی برای نقل است نقل که دیگر لفظ نیست پس «والبیع سبب للنقل» این بیع لفظی است «و النقل سبب للحلیة و الحرمة» باز دوباره تعارض درست می‌شود، پس اشکال محدود به نظریه ما نیست در نظریه مشهور هم این پیش می‌آید.

اما جواب این است که امام رحمه الله می‌خواهد بفرماید ما وقتی که می‌گویید تعارضی پیش آمده، تعارض بین اقتضای وجود و اقتضای عدم نیست، تعارض بین اقتضاء و عدم الاقتضاء هست و عدم الاقتضاء با اقتضا تعارض نمی‌کند، چون منطوق دارد باطلاقه می‌گوید این محلل است، مفهوم دارد می‌گوید فعل اقتضا ندارد، نه اقتضاء عدم دارد، مفهوم دارد می‌گوید اقتضا منتفی است نه اقتضاء زید وجود دارد. مفهوم می‌گوید در غیر لفظ اقتضا نداریم. مفهوم در حصر انتفاع عند الانتفاع هست لفظ که منتفی شد اقتضا هم منتفی است.

چون ببینید «انما» انما حصر است «انما يحلل الكلام» پس حصر محللیت در کلام می‌گوید وقتی کلام نبود، اقتضاء تحلیلی وجود ندارد، پس اقتضاء عدم است، در جای خودش گفته شده مفهوم مخالف، انتفاء عند الانتفاء هست انتفاء حکم است عند انتفاء القید،

اگر مفهوم عدم الاقتضا بود عدم الاقتضا با اقتضا چیز ندارد، لذا منطوق دارد می‌گوید باطلاقه دارد می‌گوید اینجا محلّیت هست مفهوم دارد می‌گوید اینجا اقتضای محلّیت نیست منطوق مقدم است، وقتی منطوق مقدم شد، می‌دانید که مفهوم چه می‌شود؟ آن موقع مفهوم دارد می‌گوید بذاته محلّ نیست، ولی به اعتبار کلامی که او را محلّ کرده می‌تواند محلّ باشد، رفع تعارض می‌شود.

امام رحمه الله دقتی می‌خواهند بکنند بگویند شما اگر مفهوم گیری را قائلید مفهوم می‌شود عدم الاقتضاء نه اقتضاء عدم، منطوق دارد اقتضاء می‌کند محلّیت را برای این فعل. مفهوم می‌گوید اقتضا نیست، جمعش به این است که بگوییم بذاته اقتضا ندارد به کمک اوفا که دارد برایش اقتضا درست می‌کند اقتضا پیدا می‌کند؛ لذا تعبیر قشنگ امام رحمه الله است «مضافاً الا ان المعارض من قبیل المقتضی و لامقتضی ضروره ان مقتضی المفهوم عدم اقتضاء غیر اللفظ للتحلیل و التحريم لا اقتضائه لنفی التحريم» اقتضاء عدم نداریم عدم الاقتضاء داریم چون مفهوم انتفاء عند الانتفاء هست، الکلام يحلل یعنی يقتضی التحلیل. با انتفاع کلام، اقتضاء منتفی می‌شود نه اقتضاء عدم می‌آید، مقتضای مفهوم، عدم اقتضاء هست «لا اقتضائه لنفی

التحریم» اقتضاء عدم نیست، چون اقتضاء عدم، مفهوم نیست خودش موجب هست، مفهوم سالبه هست انتقاء عند الانتفاء هست.

اگر این طوری شد مثال بزن «أنه لو دار الامر بین رفع الید عن الاختناق» که اقتضاء تحلیل را درست می‌کند «او حمل المفهوم علی انه لم یکن محلاً بذاته» و به اینکه بگویم چون اینجا اقتضاء تحلیل دارم مطلقاً، معنایش این است که مفهوم دارد می‌گوید اینجا بذاته این را ندارم. اشکال ندارد بذاته نداشته باش اما به اعتبار لفظی که برای او جعل اقتضاء کرده که می‌تواند اقتضاء کند؟ می‌گوییم بله می‌تواند.

پس امر دائر می‌شود بین اینکه از اطلاق دست بکشم یا حمل کنم مفهوم را بر اینکه قابلیت بذاته وجود ندارد و این عدم وجود محلیت بذاته منافات ندارد به اینکه محلیت به واسطه جعل جاعل برایش درست شود، این اولاً.

ثانیاً: اگر گفتم محلیت، با واسطه را هم می‌گیرد اصلاً چنین مفهومی پا نمی‌گیرد، تا الان این طوری می‌خواستم بگویم می‌گفتم محلیت برای کلام است چه محلیت با واسطه چه محلیت بی‌واسطه، اگر این باشد

اصلاً معاطات محلّ باواسطه هست چه اشکال دارد؟
اصلاً این در افراد مفهوم قرار می‌گیرد، پس محلّیت
باواسطه در منطوق رفته، تمام شد، معاطات هم از افراد
محلّیت باواسطه هست، اگر این آمد در افراد منطوق
قرار گرفت دیگر مشکل ندارم.

به عبارة آخری آن تعارض در فضایی بود که فکر
می‌کردیم محلّیت، صرفاً محلّیت بی‌واسطه هست و
محلّیت برای کلام، محلّیت باواسطه هم درست است،
کلام محلّ باواسطه فعل هست هیچ اشکال ندارد آن
موقع اصلاً چنین مفهومی که شما دارید می‌گویید
درست در نمی‌آید اگر من یک موردی داشتم که محلّیت
حتی بی‌واسطه هم نتواند شکل بگیرد بله الان که از
افراد محلّیت باواسطه هست.

لذا از آن جمله پایانی پاسخ بالا یک نتیجه دیگری
می‌خواهند بگیرند، جمله پایانی این بود که بگویم
منافاتی ندارد که این فعل بذاته محلّ نباشد به‌واسطه
لفظ محلّ باشد، از همین می‌خواهم نتیجه بگیرم
بگویم «بل مع کون المحلل و المحرم راجعان الی الکلام
بالاخره» از اینجا که محلّیت و محرمیت بالاخره به کلام
خوردند ولو مع‌الواسطه، اصلاً منافاتی وجود ندارد، آن
مفهوم گیری که شما گرفتید غلط در می‌آید، مفهوم گیری

این است الانتفاء عند الانتفاء اگر کلام منتفی شد محللیت منتفی بشود چه محللیت باواسطه چه بی‌واسطه همه قبول داریم، انتفاء محللیت اعم از باواسطه و بی‌واسطه را که همه قبول داریم و در مورد معاطات چنین چیزی نداریم، پس امام رحمه‌الله تا اینجا از اطلاق طبیعت کلام استفاده کرد، باواسطه بی‌واسطه این هم تمام شد.

حفظ وحدت سیاق کلام با مراد بودن طبیعت کلام

امام رحمه‌الله می‌خواهند یک نکته دیگر اضافه کنند بعد وارد احتمالات اربعه شیخ شوند امام رحمه‌الله می‌خواهد بگوید در اینجا من باید وحدت سیاق را هم حفظ کنم، باید محللیت و محرمیت یک‌طور شکل بگیرد نمی‌شود تفکیک کنم بین حیث محللیت و حیث محرمیت نه، یک کلامی است بطبیعت می‌خواهد بیاید هم محلّل شود هم محرّم شود، مثلاً قبلاً می‌گفتیم این وجودش محلّل است عدمش محرم است خیر، این وحدت سیاق ندارد، بگویم اینجا محلّل است آنجا محرم است خیر این وحدت سیاق ندارد.

باید محللیت و محرمیت به سیاق واحد، ظهور سیاقی و ظهور لفظی‌اش به شکلی باشد که این کلام هم محللیت پیدا کند این اشکال ندارد چون طبیعت

کلام است اشکال ندارد، باید این را حفظ کنم؛ لذا امام رحمه الله می‌خواهد بگوید باید این هم دقت کنید «ثم ان مقتضى الظهور اللفظي و السياقي سببیه كل من المحرم و المحلل للتحريم و التحليل على نسق الواحد» یک سياق می‌خواهم یعنی چه؟ «كل منهما سببا مؤثرا في مسببه» نمی‌شود تفکیک کنم یکی وجودی یکی را عدمی، یکی را این‌ور یکی را اون‌ور نه، بگویم آنجا محلّ است نخیر، خودش این باید هم در محلّیت دخالت کند هم در محرمیت.

بر اساس این توضیحات ارزشمندی که ایشان می‌دهند بعد می‌خواهند با شیخ رحمه الله درگیر شوند بگویند بنابراین آن احتمالات چهارتا یا پنج تا ملاحظه کردید احتمال سوم قابل این بود که دوتا کنیم، یعنی دو فرض داشتیم یک عده از محشّین آن را در سه گذاشتند آقای خوئی رحمه الله در دو برد، امام رحمه الله می‌گوید نه رسماً شماره‌گذاری کنیم پنج تا کنیم در کلام شیخ رحمه الله تا حالا به بقیه احتمالات غیر کلام شیخ رحمه الله برسیم می‌خواهند بفرمایند با این نکاتی که ما تحلیل کردیم باید بگوییم ببینیم این احتمالات چهارتا یا پنج تای کلام شیخ رحمه الله یا حالا بقیه احتمالاتی که بقیه محشّین دادند تکلیف آن چه می‌شود

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰/۱۰/۰۷

جلسه پنجاه و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه هفتم: بیان اشکالات احتمال اول و دوم و سوم شیخ
رحمه الله توسط حضرت امام رحمه الله.**

مرور مباحث گذشته

بعد از فرمایشات جناب شیخ رحمه الله در ارتباط با روایات «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» که گفته شد «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» در صدد اثبات عدم صحت معاطات و عدم لزوم معاطات است چرا؟ چون حلیت و حرمت منحصر شده در کلام و اگر بخواهیم معاطات را صحیح بدانیم یعنی با اخذ و اعطا حلیت ایجاد کنیم این با روایت «انما يحلل الكلام و يحرم

الكلام» جور در نمی‌آید یا اینکه بگوییم نه، منظور از یحلل و یحرم اثبات این نیست که معاطات یعنی بیع فاسد است نه، می‌خواهد لزوم معاطات را انکار کند با توضیحاتی که گفته شد.

بعد هم جناب شیخ رحمه‌الله آمدند برای این روایات چهار احتمال ثبوتی دادند که در جلسه گذشته عرض کردم این چهار احتمال در بعضی از تقریرات پنج احتمال بیان شده، یک احتمال ثبوتی این بود که بگوییم این روایات می‌خواهند بگویند ما همه مسئله‌مان لفظ است و تا لفظ نباشد چیزی اتفاق نمی‌افتد احتمال اول این بود.

احتمال دوم ثبوتاً این بود که بگوییم این روایات می‌خواهند بگویند ما یک مضمون داریم بستگی دارد این مضمون را با چه لفظی بیان کنیم اگر این مضمون را با لفظ زنی که می‌خواهد در عقد موقت بضعتش را حلال کند اگر به او بگوید «ملکتک بعضی» این محرم است اما اگر بگویند «زوجتک نفسی یا متعتک نفسی» این محلل است پس حلیت بضعت این زن در عقد موقت مضمونی است که ممکن است با یک لفظ محلل باشد با یک لفظ محرم باشد، پس فقط نگاه به لفظ نیست

نگاه به آن مضمونی است که چگونه و با چه لفظی بیان می‌شود این احتمال دوم.

احتمال سوم این بود که بگویم بستگی دارد این لفظ من وجودش محلّ باشد یا عدمش یا بالعکس عدمش محلّ باشد و وجودش محرّم باشد مثل روایت مزارعه یا همین روایت بیع «ما لیس عنده» یعنی بگویم این مضمون اینکه بخواهم این ربح را تملک کنم اگر بخواهم این ربح را با ایجاد ملک تملک کنم، ایجاب بیع قبل از شراء، محرّم است اما همین مضمون تملک این بیع را بعد از ایجاب بیع بخواهم انجام دهم بعد از شراء بخواهم انجام دهم این محلّ است پس یک مضمونی دارم به نام تملک ربح این تملک ربح را با ایجاب بیع قبل از شراء این محرّم است با عدم ایجاب قبل از شراء، مقابله محلّ است، پس خلاصه این احتمال این می‌شود که من بیایم یک چیزی وجودش محلّ باشد عدم محرّم یا بالعکس ایجاب بیع عدمش محلّ است وجودش محرّم است قبل از شراء ولی بعد از شراء اشکال ندارد دیگر صدق بیع ما لیس عنده هم نمی‌کند و لذا محلّ خواهد بود.

یک احتمال دیگری بود که امام رحمه الله بادقت می‌گفتند این را احتمال مستقّلی بکنید و آن اینکه بگویم

همین ایجاب بیع نگویم وجود و عدمش بلکه بگویم این ایجاب را کی می‌خواهم بگویم؟ قبل از شراء می‌گویم یا بعد از شراء می‌گویم، این هم یک احتمال که فرق این احتمال با احتمال قبل این است که آنجا می‌خواستم عدم را محلّل کنم و عدم کلام با ظاهر روایت انما یحلل الکلام جور در نمی‌آید چون عدم کلام است ظاهر روایت می‌خواهد بگوید کلام محلّل است نمی‌توانم بگویم عدمش محلّل است؛ لذا امام رحمه‌الله ترجیح می‌دادند این را یک احتمال مستقل کنیم.

و همان جا هم عرض کردم محقق خوئی رحمه‌الله احتمال سوم را در وجود و عدم متمرکز می‌کرد تبعاً للشیخ رحمه‌الله لذا این احتمال را با احتمال دوم ملحق می‌کردند. یعنی من بگویم یک مضمون دارم که چگونه آن را بگویم یا یک مضمون دارم چه زمانی آن را بگویم. آقای خوئی رحمه‌الله جمعش را این‌طوری می‌کرد می‌گفت مضمون این است که می‌خواهم از این ربح استفاده کنم چه زمانی بگویم ایجاب بیع را که ربح بر من حلال شود یا چگونه بگویم که این ربح بر من حلال شود چگونه را شیخ رحمه‌الله در احتمال دوم گفت آقای خوئی رحمه‌الله این شقّ دوم احتمال سوم را ملحق می‌کرد به احتمال دوم.

امام رحمه الله می‌خواهد بگوید نه اصلاً ما این را احتمال مستقل می‌کنیم احتمال اول تمرکز بر لفظ است احتمال دوم استفاده یک مضمون با دو گونه لفظ، یکی محلّ یکی محرّم، احتمال سوم وجود یک لفظی محلّ باشد عدمش محرّم یا بالعکس عدمش مثلاً محلّ باشد وجودش محرّم.

احتمال چهارم می‌گوید که من یک لفظی را چه زمانی بگویم که محلّ باشد قبل از شراء بگویم که محلّ است یا بعد از شراء بگویم که محلّ است.

احتمال پنجم هم اینکه بگویم بستگی دارد این لفظ اگر مقوله باشد محلّ است اگر ایجاب و بیع باشد محرّم است.

که عرض کردم خود شیخ رحمه الله تصریح می‌کند به چهارتا ولی آقایان می‌گویند در اثناء توضیحی که شیخ رحمه الله می‌گوید چهارتا تبدیل به پنج تا می‌شود؛ لذا امام رحمه الله در اینکه مغالطه‌ای پیش نیاید و آن اشکالی را که آقایان به آقای خوئی رحمه الله گرفتند پیش نیاید که به آقای خوئی رحمه الله گفتند شما احتمال شقّ دوم احتمال سوم را کردی احتمال دوم در صورتی که شقّ دوم احتمال سوم غیر از احتمال دوم

است، احتمال دوم این بود که مضمونی دارم مثل حَلَّت بضع این مضمون را نمی‌دانم با مَلَّکَت بگویم یا با زَوَّجَت بگویم، احتمال سوم، شَقَّ دومش این نیست شَقَّ دومش این است که مضمون یکی است لفظ هم یکی است محلّش فرق می‌کند، من ایجاب بیعی دارم قبل از شراء یا بعد از شراء. شَقَّ اول احتمال سوم این است که من بگویم ایجاب بیعی دارم که وجودش قبل از شراء، محرم است عدمش قبل از شراء، محلّ است یا مقاوله‌ای دارم که قبل از شراء، محلّ است اشکال ندارد.

امام رحمه‌الله رسماً برای اینکه از جهت منطقی یک دقتی دارند که مغالطه‌ای پیش نیاید می‌گویند ما چرا این کار را بکنیم؟ می‌گوییم شیخ رحمه‌الله درست است اولش گفته چهار احتمال ولی این چهار احتمال انصافاً پنج احتمال است این توضیح اول در فرمایش امام رحمه‌الله.

اثبات خلاف ظاهر بودن احتمالات پنج‌گانه شیخ رحمه‌الله با مقدمات پنج‌گانه حضرت امام رحمه‌الله

توضیح دوم این است که می‌فرمایند این پنج احتمال با توضیحاتی که دادیم همه خلاف ظاهر هستند حالا تا برسیم به احتمال محقق نائینی رحمه‌الله که قبلاً

بحثش را کردیم که آخوند رحمه الله هم از احتمال محقق نائینی رحمه الله تبعیت کرد یا احتمالی که محقق اصفهانی رحمه الله دادند، ما آن موقعی که آنها را چهارتایی می کردیم آنها را پنجمی و ششمی کردیم حالا که پنج تا می کنیم، اینها را ششمی و هفتمی می کنیم، فعلاً امام رحمه الله دارد با پنج احتمال شیخ رحمه الله کار می کند، دقت بکنید حالا ما این توضیحاتی که دادیم شما دقت تفصیلی فرمایشات حضرت امام رحمه الله را اینجا بیشتر ملاحظه خواهید کرد.

لذا امام رحمه الله تعبیرشان این است «فما افاده الشيخ الانصاری(ره) من الاحتمالات الاربعه أو الخمسه» شیخ رحمه الله در مکاسب چهارتا بیان کرد تعبیر شیخ رحمه الله این بود چهارتا گفت شیخ رحمه الله تعبیر می کرد به اربعه اما در توضیح پنج تا کرد با همین توضیح که عرض کردم که دیگر آن اشکالات قبلی پیش نیاید و نه اشکال به آقای خوئی رحمه الله پیش بیاید، نه اشکال به خود شیخ رحمه الله که اشکال به شیخ رحمه الله این بود که شقّ اول قسم ثالث و شقّ دوم قسم ثالث دو شقّ هستند نه یکی اشکال به آقای خوئی این بود که شقّ دوم قسم ثالث با شقّ ثانی یکی نمی شوند، علی ای حال اگر ما اینها را پنج تا کردیم حالا باید برویم ببینیم با توضیحات که ما در جلسه گذشته از زبان امام

رحمه الله دادیم ببینیم اینها خلاف ظاهر می‌شوند یا نمی‌شوند.

اجمال توضیح امام رحمه الله این بود که «انما یحلل الکلام و یحرم الکلام» اولاً در آن مسئله طبیعت کلام است نه کلام خاص. ثانیاً: ظاهر در این است که یک طبیعت کلام، هم محلل است هم محرم است نمی‌توانیم بگوییم ظاهرش این است که وجودش یا عدمش، ظاهرش این است که جایش کجاست نه، ایشان می‌خواهد بگوید اینها همه خلاف ظاهر هستند یحلل الکلام یک طبیعت کلامی داریم که هم محلل است هم محرم است خودش به تنهایی.

ثالثاً: این محللیت و محرمیت اعم است می‌تواند تکلیفی باشد می‌تواند وضعی باشد و نیاز به جامع هم نداریم خلافاً لمحقق خوئی رحمه الله که امام رحمه الله نشان دادند نه مابین حلّ تکلیفی و حلّ وضعی نیاز به جامع نداریم چون اینها معانی تصدیقی هستند که از باب مناسبت با موضوع به دست می‌آیند که توضیحش را دادیم، رابعاً: می‌توانند با واسطه باشند می‌توانند بی‌واسطه باشند، خامساً: یحلل الکلام یعنی یؤثر الکلام فی الحلیه لازم نیست که حتماً کلام دلالت بر حلّیت داشته باشد یؤثر هم کافی است.

این پنج نکته بسیار ارزشمند فنی در جلسه قبل از فرمایشات امام رحمه الله درآوردیم، امام رحمه الله می‌فرمود لذا خود این روایت معاطات را حل می‌کند چرا؟ چون «اوفوا بالعقود یؤثر الحلیه» حلیت معاطات را با اوفوا بالعقود درست کردیم حلیت معاطات را با احل الله البیع درست کردیم حلیت معاطات را الا ان تكون تجاره عن تراض درست کردیم یؤثر الکلام فی الحلیه ودر خود معاطات هم مشکلی نداریم.

تخصیص اکثری هم پیش نمی‌آید که شیخ رحمه الله اشکال گرفت در فرض اول اگر من همه حلیتها را و همه حرمتها را به کلام بزنم الی ماشاء الله ما محلل و محرم غیرلفظی داریم، امام رحمه الله فرمود خیر همه آن محللها و محرمها نهایتاً با لفظی توسط شارع صورت می‌گیرد.

امام رحمه الله با این پنج نکته می‌خواهند نتیجه‌گیری کنند که اگر کسی این پنج نکته‌ای را که ما رحمه الله بیان کردیم در ارتباط با ثبوت مسئله در نظر بگیرد ببینیم که پنج احتمالی که جناب شیخ اعظم رحمه الله ارائه فرمودند مطابق با ظاهرند یا خلاف ظاهرند.

امام رحمه الله می خواهند بگویند کلاً خلاف الظاهر، می خواهند بگویند همه پنج احتمال، خلاف ظاهر است «اما غیر الاول» حالا اول را کنار بگذاریم چرا اول را کنار گذاشتیم؟ چون اول ما در واقع این اشکال مهم تخصیص اکثر شیخ رحمه الله را جواب دادیم، حالا بقیه هم بعداً می گوئیم چون اشکال مهم شیخ رحمه الله در احتمال اول، تخصیص اکثر بود که ما مشکل تخصیص اکثر شیخ رحمه الله را حل کردیم، شیخ رحمه الله می خواست بگوید آقای خوئی رحمه الله هم همین را فرمود هم تخصیص اکثر شیخ رحمه الله را در احتمال اول تأیید کرد و هم می خواست بگوید فقط احتمال اول معاطات را خراب می کند امام رحمه الله می گوید نشان دادم که هیچ کدام از این احتمالات با معاطات خراب نمی شوند چون عرض کردم «یؤثر الکلام فی حلیه ربح و هو أخذ و الاعطاء» هیچ اشکالی هم ندارد تخصیص اکثری هم وجود ندارد ولی چون تمرکز بحث شیخ رحمه الله و محشین بر اول است ما إن شاء الله جدا به احتمال اول می پردازیم و احتمال اول را بررسی می کنیم حالا بقیه احتمالات را یکی یکی بررسی کنیم ببینیم.

ایشان می گوید «و اما غیر الأول فظاهر» غیر اول خیلی ظاهر است که مدعای درست است یعنی احتمال

خلاف ظاهر، چرا؟ چون در هر چهارتای غیر اول بنا بر اینکه پنج احتمال باشد، خلاف ظاهر لفظی و سیاقی داریم، حالا یکی یکی ببینیم.

تطبيق رد احتمال دوم شيخ رحمه الله در عبارات حضرت امام رحمه الله

امام رحمه الله می فرماید که بنا بر احتمال اول از آن چهار احتمال بعدی که می شود دومی شيخ رحمه الله شيخ رحمه الله این طور می گفت که یک مضمونی داریم اگر با ملکت بگویم محرم است، امام رحمه الله می گوید عقد فاسد کجا محرم است؟ الان این زن بگوید ملکتک بضعی، ملکتک بضعی معنایش این است که این صیغه عقد فاسد، مؤثر در حلیت بعض نیست اما محرم هم نیست یا آن روایت مزارعه این طوری بود مثلاً این می گفت ثلث للبذر و ثلث للبقر امام صادق علیه السلام فرمود نه اشتباه هست تو به او بگو مزارعه هست دو سوم مال من یک سوم مال تو، چرا دو سوم خودت را تقسیم می کنی بین بذر و بقر که عقد خراب شود؟ ثلث للبذر و ثلث للبقر عقد فاسد است. امام رحمه الله می گوید عقد فاسد که محرم نیست، محرمیت را نمی شود به عقد فاسد نسبت داد، پس احتمال ثانی را که شما می خواستید (احتمال ثانی شيخ رحمه الله از این چهار احتمال، اولین احتمالی که امام رحمه الله دارد

بررسی می‌کند) می‌گفتید یک معنا دارم این معنا را این‌طوری بگویم محلّل است این‌طوری بگویم محرّم است، امام رحمه‌الله می‌گوید اگر آن‌طوری بگویی محرّم نیست ولی مؤثر در حلیت نیست.

انصافاً مشکلی که ایجاد می‌کند این است ایشان می‌خواهد بفرماید اینجا چه کسی گفته اینها محرّم هستند عقد فاسد حرمت نمی‌آورد عقد فاسد حلیت نمی‌آورد و تو تصرّفت در جایی که حلیت نیامده حرام است نه اینکه آن عقد محرّم است، لذا تعبیر بسیار زیبایی که دارند «فانّ الظاهر من محرمیة الکلام ان یکون مؤثرا فی التحريم» این باید ملکتک بضعی مؤثر در تحریم باشد این اتفاق هیچ‌وقت نمی‌افتد «فالعقود الفاسد کلها کقولها ملکتک بضعی خارج عن محط روايه لأنها لغو غیر مؤثر» این ملکتک بضعی کلام نقل بی اثری است که از آن حلیت بضع در نمی‌آید برخلاف اینکه بگوید زوّجتک نفسی فی المدة المعلومه.

پس امام رحمه‌الله می‌خواهد بگوید احتمال دوم شیخ رحمه‌الله در این روایات ظاهر نیست حتی در روایت مزارعه، آقایان محشّین جمع‌بندی می‌کردند که در غیر این بحث خودمان یعنی بیع ما لیس عنده که روایت هم روایت محل بحث ما بود در معاطاه ما بیاییم

روی معنای دوم. امام رحمه الله می‌گوید با معنای دوم نمی‌توانید کار کنید «فلاتكون محللة و لا محرمة و حمل ما ورد في المزارعة على ذلك غير وجهه كما يأتي» این را خدمت سروران عزیزم توضیح دادم.

اشکال بعدی این است مقتضای وحدت سیاق این است که محللیت و محرمیت باید به یکجا بخورد نگوییم این طورش محلل است آن طورش محرم است، کلام واحدی است که هم محلل است هم محرم است که امام رحمه الله می‌گویند ما خودمان این را توضیح دادیم مثلاً فسخ عقد محرم است چرا؟ چون مبیع را به بایع برمی‌گرداند دیگر تصرف مشتری در مبیع حرام است، ثمن را به مشتری برمی‌گرداند، یک کلام باید داشته باشیم که هم محلل باشد هم محرم، نمی‌توانیم در اینجا بگوییم محرمیت مال این شأن است محللیت مال یک چیز دیگر است نخیر، وحدت سیاق اقتضا می‌کند «كما أن مقتضى وحدة السياق كون محلليّة على وزان محرمية فالتفكيك خلاف ظاهر» این اشکال احتمال دوم بود.

تطبیق رد احتمال سوم شیخ رحمه الله در عبارات حضرت امام رحمه الله

احتمال بعدی که احتمال سوم شیخ رحمه الله بود همین است که اول عرض کردم، شیخ رحمه الله می گفت که بگوییم وجود این لفظ محلّ است عدمش محرم است، امام رحمه الله می گوید عدم نمی تواند محرم قرار بگیرد، وجودش محلّ باشد عدمش محرم باشد این سیاق واحدی وجود ندارد، یک.

دو شما چطوری می خواهید انتساب بدهید محلّیت و محرمیت را به عدم بعد بگویید کلام یحلّ؟ عدم که کلام نیست، شما چطوری می خواهید محلّیت و محرمیت را نسبت به (عدم حل کنید)، جور در نمی آید؛ لذا احتمال بعدی را هم امام رحمه الله این طوری رد می کند.

در واقع اگر احتمال اول را ندید بگیریم که تازه ما اشکالات آن را هم اجمالاً گفتیم این می شود سه احتمال از آن پنج احتمال «کما ان عدم الکلام لا یؤثر فی شیء لا أنه یؤثر فی المحرمیة مع ان حمل الکلام علی عدمه لا قرب بالمحال» نمی شود، عدم کلام که کاری نمی کند بعد شما عدم کلام را کلام تلقی کنید؟ وحدت سیاق هم به هم می زنید چرا؟ می گوید وجودش و عدمش، یک

چیز نیست، وحدت سیاق خراب می‌شود، عدم هیچ‌کاره هست، عدم را کلام نمی‌گویند.

بعد امام رحمه‌الله می‌فرماید: «و الاشكال المتقدم وارد على الثالث و الرابع» ادامه فرمایشات حضرت امام رحمه‌الله را تا اینجا داشته باشیم، امام رحمه‌الله از پنج تا، سه تا را اجمالاً بحث کرد، اول را که صریحاً رد کرد ولی بعد تفصیلاً بحث آن را می‌کنیم که عرض کردم اشکال تخصیص اکثر در آن نیست کما اینکه نمی‌توانیم با اول به این معنا کار کنیم که لفظ، معاطات را خراب می‌کند نه، نشان دادیم تأثیر لفظ در حلیت حتی در معاطات هم وجود دارد منتها تأثیر با واسطه هست، این دوتا اشکال مهم را ایشان به اولی دارند که بعداً تفصیل آن می‌آید، دومین حرف شیخ رحمه‌الله را رد کردند سومین حرف شیخ رحمه‌الله که بحث وجود و عدم است رد کردند چهارمین حرف شیخ رحمه‌الله می‌ماند که بگویم ایجاب را چه زمانی بگویم؟ قبل از شراء بگویم و پنجمین حرف شیخ رحمه‌الله که بین ایجاب و مقاوله فرق بگذارم إن شاء الله اشکالاتش خواهد آمد

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

جلسه پنجاه و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِينَ

**جلسه پنجاه و هشتم: رد احتمال اول و چهارم و پنجم شیخ
رحمه الله و بررسی مراد بودن طبیعت کلام در احتمال اول.**

مرور مباحث گذشته

بحث در ارتباط با نقدی بود که حضرت امام رحمه الله درباره احتمالات پنج گانه کلام شیخ رحمه الله ارائه فرمودند، امام رحمه الله در غیر از احتمال اول که توضیحاتش را دادیم در احتمال دوم که مضمون واحدی را ما بتوانیم با یک لفظ به کار ببریم و برای آن محللیت قائل شویم مانند اینکه من حلیت بضع را با «متعّتك نفسی بكذا» اگر بگویم حلال باشد و اگر به او بگویم «ملکتک بضعی یا سلّک علیه» این حرام باشد فرمودند این مشکل دارد اولاً نمی شود اراده عدم تأثیر را از حرمت قائل شویم یعنی مواردی که عبارت مثل «ملکتک» به کار می بریم ملکتک حرمت نمی آورد بلکه ملکتک فقط حلیت را درست نمی کند، عدم تفسیر در حلیت به معنای تفسیر در حرمت نیست، ثانیاً نمی شود

در این جمله از «انما يحلل» تأثیر در حلّیت را استفاده کنیم و از «انما يحرم» عدم تأثیر را اراده کنیم یعنی وحدت سیاقی جمله «انما يحلل و يحلل الكلام و يحرم الكلام» خراب می‌شود یکجا تأثیر هست در حلّیت یکجا عدم تأثیر هست؛ لذا نه سیاق اجازه می‌دهد و نه عدم ملک‌تک مؤثر در حرمت است چون چنین تأثیری در حرمتی وجود ندارد.

درباره احتمال سوم هم بیان فرمودند که نمی‌توانیم بگوییم که این عدم، مؤثر است نخیر، عدم نمی‌تواند تأثیر کند عدم تأثیرگذار نیست و یک نوع اشکالی وجود دارد که برای عدم یک جمله‌ای تأثیری قائل شود، کما اینکه این خلاف ظاهر است یعنی من نمی‌توانم به عدم بگویم کلام و بگویم مثلاً يحلل الكلام یعنی عدم کلام که تأثیر گذاشته در حلّیت، اسمش کلام است، این را نمی‌شود قائل شد، کما اینکه باز آن عدم وحدت سیاق به هم می‌خورد یعنی سه تا اشکال اینجا وجود دارد که یکجا از تأثیر سخن بگویم یکجا از عدم تأثیر سخن بگویم و خلاصه ما این سه چهار اشکال را در تطبیق «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» در ارتباط با معنای ثالث را داریم.

رد احتمال چهارم و پنجم شیخ رحمه الله توسط حضرت امام رحمه الله

احتمال چهارم که البته گفتیم این احتمال چهارم را یعنی تفاوت به اعتبار محل که در کلام شیخ رحمه الله ذیل احتمال ثالث آمد باز آن اشکالات قبلی در او تکرار می‌شود و آن این است که ما باید تأثیر کلام را در حرمت یا سببیت کلام را برای حرمت درست کنیم نه اینکه بگوییم اگر اینجا باشد تأثیر نمی‌کند یا صرفاً لغو است، صرف لغویت یا عدم تأثیر به معنای تأثیر در حرمت نیست و دارد خلطی اتفاق می‌افتد، مثلاً می‌گوییم که اگر این ایجاب بیع قبل از شراء باشد این ایجاب، مؤثر در حرمت این واقعیت ندارد اینجا قبل از شراء، مؤثر در حلیت نیست نه اینکه مؤثر در حرمت است این جمله قبل از شراء لغو است و بی‌تأثیر است.

این اشکالی که در بیانات قبلی آمد اینجا هم کاملاً وارد می‌شود تقریباً سیاق به هم می‌خورد عدم تأثیر در حلیت را به معنای تأثیر در حرمت قلمداد کردیم و این خلاف ظاهر است لذا در معنای چهارم هم که شیخ رحمه الله در ذیل معنای سوم بیان کرده بود واقعاً این اشکالات خلاف ظاهر وجود دارد.

کما اینکه در معنای پنجم که بگویم مقاوله حلیت می‌آورد ولی مثلاً ایجاب بیع حرمت می‌آورد این هم خلاف حیث بحث است چون اولاً قرار بود این معنا را با غصّ نظر از صدر بگوییم در صورتی که چنین احتمالی کاملاً با در نظر گرفتن صدر است و قرار بود این احتمال با قطع نظر از مورد روایت باشد و حال آنکه کاملاً منطبق با مورد روایت است، ثانیاً باز هم خلاف ظاهر سیاق است یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم مقاوله محلّ است مقاوله لغو است، مقاوله تأثیر در حلیت نمی‌کند و در واقع تأثیر در حرمت نمی‌کند، بی‌اثر است، بی‌اثری را نمی‌شود مؤثریت در چیزی قلمداد کرد.

بنابراین امام رحمه‌الله می‌فرماید که این احتمالاتی که جناب شیخ رحمه‌الله دادند حالا با قطع نظر از احتمال اول که اشکالاتی در آن وارد است، این احتمالات همه خلاف ظاهرند.

رد احتمال اول شیخ رحمه‌الله توسط حضرت امام رحمه‌الله

باقی می‌ماند احتمال اول که من درباره لفظ دالّ علی التحريم و التحليل بحث کنم و بگویم تحلیل و تحریم فقط به واسطه نطق است و با قصد مجرد از کلام یا با قصدی که مدلول علیه للأفعال است دون الاقوال، این تحقق پیدا نمی‌کند.

امام رحمه الله می‌فرماید اگر اینجا مراد از دلالت علی التحريم و التحليل، دلالت لفظی باشد این خلاف ظاهر است، يحلل الكلام از آن در نمی‌آید که حتماً کلام، دلالت لفظی بر تحلیل یا تحریم داشته باشد و ظاهر اطلاق کلام این است که کلام می‌تواند تأثیر بگذارد و سبب باشد این یک و اگر قرار شد که این تأثیر ولو با واسطه باشد معاطات را هم می‌گیرد پس ما دلیلی نداریم بر اینکه بگوییم این صرفاً دلالت است و دلیلی نداریم به اینکه بگوییم این سببیت، سببیت بلا واسطه است، همان‌طوری که قبلاً اشاره شد اگر این تعمیم را بدهیم مورد اول هیچ مشکلی پیدا نمی‌کند تخصیص اکثر هم در آن نیست معاطات را هم درست می‌کند.

اما اگر یک کسی آمد گفت نه، اصرار داریم بر اینکه صرفاً (دلالت لفظی است)، می‌گوییم خلاف ظاهر است، ظاهر را باید به معنای اعم از دلالت و تأثیر، اعم از تأثیر با واسطه و بی‌واسطه بدانیم و آن موقع مسئله حل می‌شود.

پس بنابراین ما این پنج احتمال ثبوتی را که شیخ رحمه الله داد ولو یکی از احتمالات ثبوتی نبود یعنی با نظر به مورد روایت بود ولی ایّ حال این پنج مورد را آن‌طوری که آنها معنا می‌کردند خلاف ظاهر می‌دیدیم

آن طوری که ما معنا کردیم و درست معنا کردیم که اطلاق داشته باشد دلالت را بگیرد سببیت را بگیرد با واسطه و بی واسطه را بگیرد نشان دادیم که ما هیچ مشکلی با این پنج معنای شیخ رحمه الله نداریم این بخش اول.

متوقف بودن استدلال و رد احتمالات شیخ رحمه الله بر مراد بودن طبیعت کلام

نکته‌ای که بعد اشاره می‌کنند این است که استدلال به این روایت موقوف است به اینکه ما حصری از دو جمله داشته باشیم «انما یحلل و انما یحرم» انما را دالّ بر حصر بگیریم و اینکه نشان بدهیم که با طبیعت کلام دارد کار می‌کند و حصر مستفاد از طبیعت را این طوری درست کنیم اما اگر نشان دادیم که نه اینجا کلام اشاره به شیء خاصی است و داریم در موضوع و مورد خاصی سخن می‌گوییم کل استدلال به هم می‌خورد دیگر از مورد بحث ما بیرون می‌رود.

پس اگر با طبیعت کلام با آن کلیت کار کردیم اصلاً مشکلی نداریم آن پنج احتمال، خلاف ظاهرند اگر از طبیعت کلام دست کشیدیم و کلام خاصی را مورد نظر قرار دادیم آن موقع دیگر با یک قاعده کلی که بتوانیم بر اساس این قاعده کلی مسئله معاطات را ارزیابی کنیم

مواجه نیستیم بنابراین با این چارچوب کلی که امام رحمه الله تبیین می‌کند می‌خواهد وارد شود «فلنا ان نرجع الى الروایات المزیلة بهذا الحديث» حالا برویم در عالم اثبات ببینیم انصافاً اینها مربوط به بحث ما هستند یا نه، هرکدام از اینها با مورد خاصی از کلام دارند کار می‌کنند که ما باید در ارتباط با آن مورد خاص نظر بدهیم و نشان بدهیم که آیا آن مورد خاص مشکلی با آن داریم یا مشکل نداریم.

مورد اول همان روایتی است که در بیع ما لیس عندک آمده «الرجل یأتینی و یقول اشتر هذا الثوب» که بحثش را قبلاً خواندیم باید ببینیم اینجا با عنایت به صدر؛ انما یحلل و یحرم از آن طبیعت کلام درمی‌آید یا کلام خاصِ ناظر به مورد خاص درمی‌آید که یکی یکی باید اینها را بررسی کنیم.

ظاهر روایت این است که به تعبیر امام رحمه الله اینجا سؤال به خاطر خود مشتری نیست بلکه یک سؤال کلی راوی دارد انجام می‌دهد می‌خواهد حلیت کلی این مورد از معامله و ربح را سؤال کند و بنابراین این قول امام علیه السلام «أ لیس إن شاء أخذ و أن شاء ترک» تفصیلی است در وقوع معامله و به اینکه اگر این آقا ملزم به این است که بعداً این مبیع را تحویل بگیرد این

معامله باطل است و اگر این الزام وجود ندارد معامله صحیح هست چرا؟ چون بیع دارد بعد الشراء واقع می‌شود و لذا این تعبیر لا باس دارد نشان می‌دهد که در یکی از این دو صورت معامله درست است و آن صورتی است که بیعی قبل از شراء واقع نشود و در یکی از دو صورت معامله باطل است و آن در جایی است که بیعی قبل از شراء واقع شده باشد.

حالا که مورد این است و در واقع ما مورد را تحلیل کردیم باید ببینیم القاء قاعده کلیه که در ذیل این مورد دارد بیان می‌شود و به نحو کبرای کلیه هست با مورد منطبق می‌شود؟ یا نه، اصلاً ما قاعده کلیه نداریم؟ و با عنایت به مورد روایت خیلی بعید به نظر می‌رسد که امام علیه‌السلام بخواهد یک قانونی درباره طبیعت کلام که تأثیری در تحلیل و تحریم با واسطه یا بی‌واسطه داشته باشد را بخواهد اینجا القا کرده باشد بنابراین مجبوریم بگوییم اینجا منظور امام علیه‌السلام یک کلام مخصوص است نه طبیعت کلام، آن منظور مخصوص، بیع مناسب با مورد روایت است.

لذا اگر این‌طوری شود مراد از محللیت کلام و محرمیت کلام به مناسبت مقام این است که باید با بیع کار کنم و مولا دارد می‌گوید اگر بیع قبل از شراء واقع

شده باشد این محللیتی برای بیع قبل از شراء نداریم و اگر بیع بعد از شراء واقع شود این بیع، محللیت پیدا می‌کند اگر این‌طوری باشد آن موقع ذیل با صدر منطبق می‌شود از شکل طبیعت کلام به شکل قاعده کلیه با آن تحلیلات ثبوتی خارج می‌شود و یک بحث دیگری هم امام رحمه‌الله دارند که این را جلسه دیگر تکمیل می‌کنیم که اصلاً در اینجا می‌توانیم از انما برای حصر استفاده کنیم و بگوییم ما آنجا حصری داریم؟ یا نه، واقعاً دلالت انما بر حصر از جهت ادبی محل اشکال است؟ ذیل را هم وقتی با صدر مقایسه بکنیم استفاده قانون کلی اینجا باز به دست نمی‌آید تا إن شاء الله ادامه بحث را خدمت اعزه داشته باشیم

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

۱۴۰۰/۱۰/۱۱

جلسه پنجاه و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله بود که ایشان پنج احتمالی را که در کلام شیخ رحمه الله بود نقد فرمودند و نشان دادند که نمی‌توانیم پنج احتمالی که شیخ رحمه الله ارائه فرمودند را ظاهر عبارت «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» بدانیم بعد هم فرمودند این بحث‌هایی که ما کردیم با قطع نظر از موارد خود روایات هست و جا دارد که ما وارد خود روایات شویم و صدر روایات را بررسی کنیم که ذیلش

این عبارت «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» آمده و ببینیم با عنایت به مضمون روایت آیا اصلاً این جمله يحلل الكلام و يحرم الكلام طبیعت کلام است یا کلام خاص است؟ چون اگر این جمله اشاره به طبیعت کلام نباشند بلکه اشاره به کلام خاصی باشد که این کلام خاص موردنظر امام علیه السلام است، دیگر اصلاً نمی‌توانیم روایت را ناظر به مسئله معاطات بدانیم تا نوبت به آن توجیهات پنج‌گانه شیخ رحمه الله برسد که همه را خلاف ظاهر تلقی فرمودند.

حالا ملاحظه کنید چون اگر فرمایش امام رحمه الله درست دربیاید دیگر خودبه‌خود نوبت به توجیه ششم و هفتم هم نمی‌رسد چون می‌خواهیم عبارت را ناظر بکنیم به کلام خاص که حالا ملاحظه خواهید کرد لذا می‌خواهند بگویند که با نظر به صدر مثلاً روایت خالد ببینیم چه می‌شود؟ .

بررسی مراد بودن طبیعت کلام در روایت خالد

«فالظاهر من قول السائل في رواية خالد» امام رحمه الله می‌خواهد بگوید ظاهر از صدر در روایت خالد، سؤال از این نیست که ما برگردانیم به اینکه آیا این لفظ در تحقق بیع دخالت دارد یا لفظ در تحقق بیع دخالت ندارد و مسئله با فعل قابل انجام است، بلکه سؤال

از این جهت است که سائل می‌خواهد بداند ربح جائز است یا جائز نیست؟ می‌گویید یک دفعه من می‌خواهم ببینیم در سؤال دارم اشتر لی هذا الثوب را بحث کنم که این اشتر با لفظ است یا با فعل، بعد من بگویم این ناظر به مسئله معاطات است، یکبار می‌خواهم ببینم نه، من ربحی که می‌خواهم در این معامله گیرم بیاید حکم شرعی آن چیست؟ .

امام رحمه الله می‌خواهد بفرماید ظاهر روایت خالد این است که سائل دارد سؤال می‌کند از حکم شرعی ربحش، امام علیه السلام هم این طوری جواب می‌دهد که اگر این مختار در أخذ و ترک، ربح جائز است و اگر مختار در أخذ و ترک نیست، ربح جائز نیست. یعنی اصل مسئله امام رحمه الله می‌خواهد بگوید اگر من نشان بدهم که مفاد روایت این است که مضمون سؤال و جواب که سائل می‌خواهد سؤال کند و امام علیه السلام می‌خواهد جواب دهد اصلاً سؤال و جواب درباره این است که امام علیه السلام می‌خواهد بگوید که یک بیعی داریم که این آقا ملزم عرفاً بر قبولش هست این روش باطل است، یک اتفاقی افتاده که این آقا ملزم به قبولش نیست لایأس به این ربح.

اگر نشان دادم که اصلاً مفاد صدر این است لذا «انما يحلل الكلام» کنایه است از آن بیعی که عرفاً سلب اختیار کند اگر سلب اختیار نکرده يحلل، اگر سلب اختیار کرده يحرم پس اگر من این را کنایه از این قرار بدهم اصلاً بحث درباره معاطات نیست، بحث در این نیست که اشترا به فعل است یا به قول، بلکه سؤال و جواب حول یک نکته هست حلیت ربح و حرمت ربح، امام علیه السلام هم جواب می‌دهند حلیت ربح، متوقف بر این است که این بیع، سلب اختیار نکند اگر سلب اختیار کرد معنایش این است که بیعی قبل از آن شراء واقع شده لذا ربح باطل است ربح محرم است این ربح جائز نیست.

اگر سلب اختیار نکرد معلوم می‌شود که بیعی محقق نشده صرف مقاوله‌ای بوده و بیع دارد بعدش شراء واقع می‌شود لذا سلب اختیار نکرده و ربح جائز التصرف است؛ لذا ایشان این نکته مهمی را که می‌خواهد بگوید این است که اگر این را سوالات و جواباً از روایت استفاده کردم که «انما يحلل الكلام» کنایه هست از آن نکته و «انما يحرم الكلام» کنایه هست از این نکته دیگر اصلاً مسئله معاطات و مقاوله بیع باللفظ مطرح نیست پس «لیست العنایة باللفظ المقابل للمعاطات بل العنایة بالبیع السالب له مقابل اختیاره» اگر این طوری شد امام

رحمه الله می خواهند بگویند که «و معه لایستفاد منه ما هو المدعی للاعتبار اللفظ فی التحريم و التهديد» چرا؟ چون بحث سر لفظ خاص است.

البته اشکالی ندارد بیایم این کلام را کنایه از مطلق بیع هم قرار بدهم چرا؟ چون در بیع ما لیس عنده در معاطات قلیلاً واقع می شود، می شود مطلق بیع را هم اینجا گفت این هم نکته دوم دقیقی است می خواهیم بگویم پس اولاً: سؤال و جواب ناظر به مطلب خاصی است ثانیاً: من می توانم این بیع را مطلق بیع بدانم، درست است اشتراک لی هذا الثوب نشان می دهد که اگر معاطات هم باشد این ثوب موجود است ولی این نادر است، در اکثر افراد بیع ما لیس عنده معاطاتی شکل نمی گیرد؛ لذا چون افراد معاطات قلیلاً و قلیل کالمعدوم است مطلق بیعش هم اشکال ندارد، در مطلق بیع چه با لفظ، چه با أخذ و اعطا اگر اختیار سلب شود ربح جائز نیست اگر اختیار سلب نشود ربح جائز است یعنی بیعی واقع نشده، چه آن بیع، بیع صیغه باشد، چه آن بیع، بیع بالأخذ و الأعطاء باشد لذا ته حرف ایشان این است.

نکته سومی که ایشان قشنگ می خواهند پیاده کنند این است که چون کلام اینجا مقاوله را هم گرفته قطعاً صیغه بیع مطرح نیست چون یحلل الکلام یعنی اختیار

سلب نشده صرف المقاوله ای بوده اشکال ندارد یحرم الکلام یعنی اختیار سلب شده صیغه بیعی یا أخذ و اعطایی واقع شده و بیع تمام شده لذا ربح جایز نیست حالا اگر من آمدم در مورد بحثم کلام را در مقاوله هم منطبق کردم، این قطعاً نشان می‌دهد که مسئله صیغه بیع مقابل أخذ و اعطا مطرح نیست.

لذا امام رحمه الله انصافاً حیث دلالتی روایت را خیلی خوب می‌خواهند از آن استفاده کنند ایشان می‌خواهند بفرمایند که اگر این‌طور شد می‌توانیم کلام را اینجا کلام خاص بگیریم نه طبیعت کلام و این کلام خاص، کلامی است که می‌خواهد سلب اختیار کند یا سلب اختیار نکند یک و این کلام خاص با مقاوله شکل گرفته دو چون مقاوله سلب اختیار نمی‌کند و سه: با عنایت به اینکه در موارد بیع ما لیس عنده معاطات قلیل است می‌شود از مطلق بیع هم اینجا سؤال بکند.

لذا ایشان می‌گویند «مضافاً الی أن المراد بالکلام و لا بأس بجعل الکلام کنایه عن مطلق البیع فی المقام لقله التحقق المعاطات فی بیع ما لیس عنده» البته این درست است که آنجا در واقع ثوب بوده آن بحثی که شیخ رحمه الله هم با فتأمل داشتند درست است اما قلیل است «مضافاً الی أن المراد بالکلام فی المقام لیس

لفظ الطبیعه ضرورهٌ أنها قدتحققت بالتقاول فالمراد به كلام خاص و بقرینه المقام يكون المراد هو البيع الخاص أى بيع ما ليس عنده» مطلق بيع چه با لفظ، چه با اخذ و اعطاء «و كأنه قال ما لم يقع البيع الخاص لا بأس بأخذ الربح فان البيع بعد الشراء و ما فيه بأس هو البيع قبل الشراء بأخذ الربح ثم الشراء فعليه لاتكون الروايه دال على حصر المحلل و المحرم فى اللفظ».

یعنی امام رحمه الله اول این بحث‌های کلی را پیاده می‌کند بعد می‌آید می‌گوید دلالت روایت اصلاً نشان می‌دهد که در فضای قانون کلی و طبیعت کلام و ریزه‌کاری‌های فنی حصر محلّ یا در کلام، حالا از باب دلالت یا از باب تأثیر کلام نیستیم اصلاً.

«ویظهر لما ذکر بعض الروایات فى باب بيع ما ليس عنده كصحيحة منصور و غيرها ولكن سیأتى التحقيق فى مفاد الحديث صدرا و ذیلاً فى الفضولى» که ایشان می‌فرماید ما در جلد دوم این کتاب بیعمان در بیع فضولی این روایت را صدرا و ذیلاً بحث خواهیم کرد، این روایت خالد.

حالا یک مسئله‌ای هم امام رحمه الله دوباره تذکر می‌دهد در بیع که ما قبلاً از بیرون به آن اشاره کردیم

که اصلاً ما در اینکه برای حصر بشود از إنّما استفاده کرد بحث داریم که اصلاً آیا إنّما حصر می‌آورد یا نمی‌آورد؟ منتها حالا این بحث دیگر ارزش ندارد چون ما نشان دادیم اصلاً در مقام حصر نیست، کلام خاص هست به همین معنایی که گفته شد.

اما روایت دوم «صحيحة الحلبی و نحوها فظاھرھا» حالا ببینیم در روایت حلبی دلالت روایت چه خواهد شد. امام رحمه الله می‌فرماید که در روایت حلبی هم ما باید ببینیم دلالت روایت را چگونه تحلیل خواهیم کرد.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

۴۰۰/۱۰/۱۲

جلسه شصتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جلسه شصتم: بررسی دلالتی روایاتی که اشعار و یا ظهور در لفظ داشتند مثل روایت یحیی بم الحجاج و علا.

مرور مباحث گذشته در مورد روایت خالد

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله بود و عرض شد که امام رحمه الله اولاً نشان دادند آن پنج وجهی که جناب شیخ رحمه الله ارائه کردند نمی‌توانند با ثبوت مسئله منطبق باشند.

ثانیاً: می‌خواهند نشان بدهند که در عالم اثبات و در عالم دلالات این روایات اگر به صدر این روایات نگاه کنیم و مورد را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که نمی‌توانیم «انما یحلل الکلام و یحرم الکلام» را ناظر به طبیعت کلام بدانیم، بلکه با نظر به مورد روایات معلوم می‌شود که اینجا از کلام، کلام خاص موردنظرمان است و اگر با کلام خاص کار کردیم که نشان دادند مثلاً در روایت اول با کلام خاص کار می‌کنیم اگر دنبال کلام خاص رفتیم کلام خاص دیگر نمی‌تواند نفی معاطات کند اگر نگوییم این کلام خاص اثبات معاطات می‌کند.

تعبیر ایشان این بود که شما می‌توانید بگویید در روایت خالد حیث سؤال برمی‌گشت به حیث اینکه این ربح کجا حلال و کجا حرام است، می‌خواست حیث ربح را بررسی بکند، مشتری می‌خواست بداند تکلیفش با این سودی که می‌خواهد بدهد یا بایع سودی که می‌خواهد بگیرد در جهت ربح چیست؟ که توضیحات آن را دادیم.

و اگر ما گفتیم امام علیه‌السلام در مقام این است که بگوید این کلام خاص یعنی مثلاً بیع قبل از شراء محرم است و بعد از شراء محلل است اگر این محل بحث باشد آن موقع ما چه کار با معاطات داریم؟ بلکه با

مضمون روایت یعنی تحقق بیع قبل از شراء و تحقق بیع بعد از شراء می‌شود معاطات را هم داخل کرد چون معاطات هم بیع است و اگر تعبیر به کلام شده چون در بیع ما لیس عنده قلیلاً با معاطات شکل می‌گیرد، از باب قُلْتُ تحققش با معاطات، تعبیر به کلام به کار می‌رود؛ لذا به تعبیر خوب امام رحمه‌الله روال ما اینجا این‌طور هست، نمی‌توانیم این را ناظر به نفی صحت معاطات بدانیم.

مخصوصاً اگر توجه بکنیم که ما نشان دادیم یک سیره عقلائییه ای داریم که این سیره عقلائییه دارد با معاطات کار می‌کند و این سیره عقلائییه روالش این‌طور است که استفاده از لفظ را در جاهای بسیار محدودی در معاملات سنگین و شدید لازم می‌دانند در همان جاها علاوه بر لفظ، ثبت در دفاتر هم می‌کنند و لذا نمی‌شود ما یک چنین سیره به این محکمی را با یکی دو روایت این‌طوری نفی کنیم، حالا توضیحاتش را قبلاً دادیم و وقتی نتوانیم این کار را بکنیم اگر القاء قاعده کلیه هم بخواهد بشود اینجا تأثیر لفظ در صحت معاطات هست، چون ما معاطات را هم با لفظ شارع درست کردیم.

نه به نظر می‌رسد اینجا در مقام القاء قاعده کلیه نیستیم و نمی‌شود اصلاً این سیره محکمۀ صحت معاطاتیه را با یک چنین روایاتی خراب کرد بلکه کلام را وقتی می‌خواهیم در مثل روایت خالد به کار ببریم بحث تأثیر کلام است، تأثیر کلام هم خودش معاطات را درست می‌کند این ثانیاً.

ثالثاً مضمون روایت می‌خواهد با کلام خاص کار کند، کلام خاص همین است که در واقع این بیع، محلّ است یا محرّم است اگر سراغ بیع رفت، معاطات هم داخل است، حالا چرا به بیعی که هم قولی‌اش امکان دارد و هم فعلی‌اش، کلام اطلاق می‌شود؟ می‌گوییم به‌خاطر قلّت معاطات در بیع ما لیس عنده، مورد خاص با مضمون خاص و مسئله بیع است.

این تقریباً فرمایش بسیار ارزشمند امام رحمه‌الله هست می‌خواهند بگویند که مابعد از اینکه آن موارد را رد کردیم، حق این است که بگوییم مورد روایت خالد، کلام خاص هست، سؤال و جواب در این فضا است و در این فضا بیع، معاطات را می‌گیرد و کاری به القاء قاعده کلیه نداریم، این تقریباً اصل فرمایش امام رحمه‌الله است برای رد اثباتی فرمایش شیخ رحمه‌الله اصلاً ما اینجا با اینها کاری نداریم.

بررسی دلالتی صحیحہ حلبی جهت شامل شدن آن مورد معاطات را

امام رحمه الله بعد می‌فرماید: اما اگر کسی رفت دنبال روایت دوم در صحیحہ حلبی، امام رحمه الله می‌فرماید در صحیحہ حلبی ما باز ببینیم اثباتاً باید چه کار کنیم؟ اینجا اگر گفتیم منظور سائل این است که خواسته بگوید من نیت کردم ثلث را به بذر بدهم ثلث را به بقر بدهم ثلث را هم برای مالک زمین بگذارم، آیا من با نیت می‌توانم این کار را بکنم؟ امام علیه السلام فرموده: یحرّم الکلام، نه نیت به درد نمی‌خورد کلام لازم است.

اگر منظور سؤال و جواب روایت این باشد یعنی سائل می‌خواهد کفایت نیت را مطرح کند بعد امام علیه السلام مسئله کلام را لازم بداند یکبار روایت را این‌طوری معنا می‌کنیم یا نه اصلاً مسئله این نیست مسئله این است که سائل می‌خواهد سؤال بکند من اگر بخواهم نه نیتاً، واقعاً ثلث را برای بذر و ثلث را برای بقر و ثلث را برای مالک زمین قرار بدهم، اگر این مورد نظر باشد چه کار باید بکنم؟ امام علیه السلام فرمودند یحرّم الکلام، آن موقع امام علیه السلام خواسته بفرماید این اشتراط خراب می‌کند؛ لذا من برای صحیحہ حلبی دوتا منظور می‌توانم در روایت ببینم.

امام رحمه الله می خواهند بفرمایند اگر حیث نیت دخالت کند می شود گفت نیت به درد نمی خورد لفظ لازم است، یعنی یک نوع دلالتی بر دخالت لفظ و تنطق از آن استفاده کنیم یحرم الکلام و نیت به تنهایی فایده ندارد ولی واقع مسئله این است که ظاهر روایت این نیست، من برای دخیل دانستن لفظ باید احراز کنم منظور روایت این است، که می شود با نیت این کارها را کرد؟ امام علیه السلام می فرماید نه لفظ لازم است، اما اگر من گفتم اصلاً شبهه سائل در جواز اشتراط است نمی خواهد با نیت کار کند، امام علیه السلام هم خواسته بفرماید این اشتراط محرم است، اگر اولی (ظاهراً منظور اشتراط می باشد) باشد باز این طوری می شود حرمت این اشتراط است کاری به معاطات ندارد، لذا یحرم الکلام یعنی اشتراط، تازه آنجا هم یک نکته ای دارد اشتراط، محرم است چه با لفظ چه بی لفظ؛ لذا این طوری نمی خواهد بگوید غیر لفظ، محرم نیست اشتراط محرم است حتی اگر این اشتراط بدون لفظ اتفاق بیفتد ولی اتفاق بیفتد نه صرف نیت؛

لذا ایشان رحمه الله باز محکم اینجا می خواهد با شیخ رحمه الله درگیر شود یعنی امام رحمه الله به جناب شیخ رحمه الله می خواهد بفرماید نمی شود شما باز از آن انکار معاطات در بیاورید. اصلاً مورد روایت راه نمی دهد.

کلام، کلام خاص هست اینجا طبیعت کلام مطرح نیست، خلاصه حیث دلالی روایت را که می‌خواهند تحلیل کنند دوتا احتمال جدّی می‌دهند، یکبار احتمال بدهم که با نیت می‌خواهیم کار کنیم، یکبار احتمال بدهم که راوی می‌خواهد از اشتراط می‌خواهد سؤال کند، که ظاهرش انصافاً احتمال دوم است.

احتمال دوم هم که می‌خواهد با اشتراط کار کند و امام علیه‌السلام فرموده این کلام خاص یعنی اشتراط، محرم است باز نمی‌خواهد بگوید همین اشتراط اگر بدون لفظ هم بود محرم نبود نخیر، اشتراط محرم است کلام، کلام خاص هست، این روایت دوم.

بررسی دلالتی روایت یحیی بن الحجاج جهت شامل شدن آن مورد معاطات را

روایت یحیی بن الحجاج و علا را هم که شیخ رحمه‌الله مطرح کرد که جناب شیخ رحمه‌الله ادعا کرد که اشعار بلکه ظهور دارند، پس امام رحمه‌الله اول آن روایت بیع ما لیس عنده را تحلیل کرد نشان داد که این مدلول خاص دارد بعد روایات مزارعه را مطرح فرمودند که نشان دادند نه این هم به درد نمی‌خورد، مورد روایت راه نمی‌دهد، در بخش بعدی آن روایاتی را که شیخ

رحمه الله مطرح کردند که می‌گفت اشعار دارد در دخالت لفظ؛

لذا تعبیر می‌کنند «منها ما تمسک بها الشيخ الاعظم و ادعى اشعارها به كالرواية يحيى بن الحجاج الموثقة قال سألت ابا عبد الله عن رجل قال لي اشتر هذا الثوب و هذه الدابة و فلان أربحك كذا و كذا قال لا بأس بذلك اشترها و لاتواجهه البيع قبل ان تستوجبها» این همان روایتی که شیخ رحمه الله ادعا می‌کرد اشعار دارد.

امام رحمه الله می‌خواهند بفرمایند اینجا هم ما واقع مطلب با شیخ رحمه الله گرفتاری داریم چون شیخ رحمه الله جمله درستی گفته که «أن الظاهر أن المراد من مواجهة البيع ليس مجرد اعطاء العين المشتري» تعبیر شیخ رحمه الله این است می‌گوید این لاتواجهه منظورش این نیست که صرفاً معاطاتی اتفاق بیفتد تا جنس را به او بدهیم نه، لاتواجه یعنی صیغه بخوان، شیخ رحمه الله آمده از این ظهور یا اشعار به دخالت لفظ را در بیاورد، امام رحمه الله می‌فرماید «و هو الحق» بله این حرف درستی است که ظاهر لاتواجه این نیست که صرفاً جنس را به او بدهد، چرا؟ صرف جنس دادن قطعاً مشکل ایجاد نمی‌کند ولی اینکه می‌گوییم صرفاً جنس را نده، از کجای آن لفظ در می‌آید؟ بلکه در معاطات هم

شما می‌توانید بگویید ایجابی اتفاق افتاده. یعنی شما معامله کنید نه اینکه صرفاً جنسی تحویل داده شود، حالا چه معامله لفظی باشد چه أخذ و اعطا باشد این یک.

دو: آن نکته‌ای که گفتیم بعضی از محشّین هم استفاده کردند امام رحمه‌الله هم قائلند، اگر هم کسی اصرار بکند که لاتواجب ظهور دارد در بیع به صیغه، آن موقع این «أو» «أو تشتريها» چه کار می‌خواهد بکند؟ عطف تشتريها به أو آن را معاطات می‌کند، پس امام علیه‌السلام یا می‌خواهد بگوید که اصلاً معامله‌ای قبل از شراء اتفاق نیفتاده وقتی خواسته بفرماید معامله‌ای اتفاق نیفتاده یا از خود لاتواجب درمی‌آوریم که عدم تحقق معامله منظور است نه صرف لفظ، یا حداکثر از عطف تشتري به لاتواجب درمی‌آوریم که معامله‌ای واقع نشود یا از جنس بیع به صیغه یا از جنس بیع بالأخذ و الإعطاء.

لذا خلاصه دقت بکنیم هرچند که خود امام رحمه‌الله می‌خواهد بگوید نه انصاف مطلب این است که من دارم می‌گویم نه خریدی واقع شود نه فروشی واقع شود کاری هم به حیث لفظ ندارم، بنابراین نمی‌فهمیم که چطور جناب شیخ رحمه‌الله خواسته اینجا مسئله را

برگرداند به اینکه اشعار یا ظهوری در حیث لفظ دارند، این هم این بخش.

بررسی دلالتی روایت علا جهت شامل شدن آن مورد معاطات را

روایت علا را هم که باز جناب شیخ رحمه الله آورده بود و بحث می کردند در همین فضا «کروایة العلا قال قلت لابی عبدالله الرجل یبیع البیع فیقول ابیعی به ده دوازده او ده یازده فقال لابأس انما هی المرازه» که اینها را خواندیم، چرا؟ با همان توضیحات این توضیحات را قبلاً محشّین مکاسب هم ارائه کردند امام رحمه الله هم تقریباً همان مطالب را دارند «بأنه لا إشعار فیها لما ذکره الا ان یراد بقوله جعله جملة واحدة» یعنی «لفظة واحدة على ان یراد بالجملة اصطلاح النحاة و هو كما ترى» جعله جملة واحدة یعنی مبیع واحد قرار بده.

خلاصه اش هم ای می شود که گفت مذاکره ضرر ندارد اما اگر خواستند معامله انجام دهند مبیع واحدی را معامله کنند مقصود این سؤال و جواب هم بحث اعتبار لفظ یا عدم اعتبار لفظ نیست؛ لذا امام رحمه الله همان فرمایشات سایر محشّین مکاسب را ارائه می کنند و می خواهند بفرمایند که نه آن احتمالات ثبوتی شیخ رحمه الله راه داد، نه ظاهر خود روایات.

حالا باقی می‌ماند آن دو احتمالی که از محقق نائینی رحمه‌الله یا آخوند رحمه‌الله مطرح شد که غیر از احتمالات شیخ رحمه‌الله بودند که البته عرض کردم با این تحلیل امام رحمه‌الله تکلیف آنها هم معلوم می‌شود اما اجازه بدهید آنها را هم جمع بکنیم که این بحث هم به اتمام برسد،

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد